



۱۳

سیزدهمین
پیش شماره ماهانه
اسفندماه ۱۳۸۴



تقدیم به شما

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
 بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
 بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
 زیراکه عرض شعبده با اهل راز کرد
 ساقی بیا که شاهد رعنا صوفیان
 دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد
 این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
 و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد
 ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
 زانچه آستین کوتاه و دست دراز کرد
 صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت
 عشقش به روی دل در معنی فراز کرد
 فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
 شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست
 غره مشو که کربه زاهد نماز کرد
 حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
 ما را خدا ز زهد ربابی نیاز کرد

پیام سردبیر	۲
همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی	۳
اثر ویژگی های فردی بر مشارکت اجتماعی افراد گی	۶
ارتجاع اسلامی و مسیحی و دولت بوش با ایران	۱۱
فعالان همجنسگرای ایرانی و دولت امریکا	۱۲
نامه سرگشاده و پرسش هایی از امریکا	۱۶
دو کلمه حرف حساب	۱۷
دریچه	۱۸
یک مرگ تدریجی	۱۹
گزارشی در مورد اعدام های مشهد	۲۴
سیری در روند پناهندگی و پناهجویان	۲۵
از رنجی که می بریم: چت روم ها ۲	۲۸
اطلاعیه همبستگی و اتحاد	۳۵
چرند و پرند	۳۶
داستان زندگی من	۳۹
درسی از صخره و رود	۴۲
برای روز جهانی عشق	۴۳
فیلم روزهای واپسین	۴۴
نظرسنجی برترین های اسکار	۴۶
سازمان و مبارزات سندیکای اتوبوسرانی	۴۹
فراخوان کانون نویسندگان ایران	۵۰
نظرخواهی و دل بری	۵۱
تماس با ما	۵۲

CHERAGH MAGAZINE
 Cultural – Social

نشریه ی فرهنگی اجتماعی چراغ
 صاحب امتیاز: سازمان PGLO

Sponsor: PGLO

سردبیر: پیام شیرازی

Editor: Payam SHIRAZI

ویراستار: نیما

Editor: Nima

طراح روی جلد: امیر حسین

Cover Designer: Amir Hosein

سیزدهمین پیش شماره: اسفند ماه ۸۲

13th Pre-Issue: February 2006

Web Site:

www.cheragh.pglo.org

آدرس وب سایت:

E-mail:

editor@pglo.org

پست الکترونیکی:

استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است

پنجاه و دو صفحه



پیام شیرازی

ماه گذشته شاهد اظهار نظر عالیترین مقام جمهوری اسلامی ایران یعنی آیت الله خامنه ای در امور اقلیت های جنسیتی و همجنسگرایان بودیم. این نظر در حالی بیان می شود که جمهوری اسلامی ایران در مقابل انتقادات گسترده نقض حقوق بشر طبقات مختلف جامعه ایران قرار دارد. نامه اخیر به کنفرانس سالانه حج از چند جهت قابل بررسی است:

- ایران به اتهام نقض حقوق بشر در لیست کشورهای ناقض قرار دارد. اواخر سال گذشته میلادی سازمان ملل متحد قطعنامه ای علیه ایران صادر کرد و جمهوری اسلامی را به عدم رعایت حقوق اقلیت های دینی، قومی، آزادی بیان و ... متهم کرد. حقوق بشر یکی از کلان نقطه ضعف های جمهوری اسلامی است که تذکر در مورد آن از نظر حقوق جهانی دخالت در امور داخلی محسوب نخواهد شد. هم چنین قطع نامه پیشنهادی دولت هلند برای اتحادیه اروپا بار سنگینی را به دوش مسولین جمهوری اسلامی خواهد گذاشت.

در همین راستا نامه سازمان های مدافع حقوق بشر اقلیت های جنسیتی به سازمان کنفرانس سران کشورهای اسلامی در مورد لغو اعدام و شکنجه همجنسگرایان ایرانی نقاط فشار بر جمهوری اسلامی محسوب می شوند. مسولین جمهوری اسلامی در میان کنشی افتاده اند که با لحاظ کردن حقوق بشر مواضع اتخاذ شده سابق نقض شده و از طرفی دیگر مورد نکوهش بزرگان حکومت دینی قرار خواهد گرفت و از جانب دیگر مورد سرزنش های خارجی هستند.

- نامه آیت الله خامنه ای به کنفرانس سالانه حج خطاب به حجاج و کشورهای اسلامی دعوتی است عمومی از صاحب نظران مسلمان برای تغییر معیارهای حقوق بشر و به چالش کشیدن منشور پذیرفته شده حقوق بشر به جهت غربی بودن معیارهای آن.

در این نامه تلاش شده است با بلند و اصیل نشان دادن استانداردهای اسلامی و مخالف خواندن آن با معیارهای غربی حقوق بشر آن را مردود نماید. اگرچه در این نامه هیچ جایگزینی برای آنچه که غربی و غیر قابل قبول خوانده شده است ارائه نگردیده و مشخص نیست اگر "قانونی کردن همجنسبازی" از دیدگاه حقوق بشر اسلامی مردود است چه چیزی جای آن را خواهد گرفت و آیا تنها دلیل نپذیرفتن حقوق بشر جهانی "ترویج شهوت و بی بندوباری" است یا دلایلی دیگر.

- همجنسبازی اشاره شده در نامه آیت الله خامنه ای عموماً از نظر

... ارزشهای غربی که در کشورهای

آنان به فروپاشی اخلاقی و رواج

شهوترانی و خشونت و قانونی

کردن همجنس بازي و فضاحتهاي

ديگري از اين قبيل انجاميده قابل

تقليد نيست. اسلام با ارزشهاي والاي

خود، برترين منبع رستگاري انسانها

است و نخبگان ملتها وظيفه حتمي

بازخواني و ترويج اين ارزشها را بر

دوش دارند...

حقوقی به بچه بازی، پدوفیلیا، سدومی و لواط تعریف می شود و در هیچ قانون همسو با حقوق بشر جهانی پذیرفته و حمایت نمی شود و اگر کشورهایی چه غربی و یا شرقی در پی گسترش حقوق بشر هستند، آن "همجنسگرایی" است که تعبیری و رای بازی و سرگرمی و تفریح با همجنس را می رساند.

- در پایان می توان این نامه را به پاسخ کمرنگی به شعارهای انتخاباتی اصلاح طلبان داخلی دانست که در انتخابات ریاست جمهوری گذشته با ادبیاتی متفاوت تلویحاً به آزادی جنسی اشاره کرده بودند. در هر حال نمی توان این نامه را پاسخی دقیق و روشن به مدعیان حقوق بشر داخلی و خارجی دانست و با غربی بودن معیارها به مثابه پاک کردن صورت مسئله در پی پرداختن به مسئله ای دیگر شد.

همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی

دکتر سیروس شمیسا

(مطالب منتشر شده در پیش شماره های قبل را مطالعه نمایید)

سبک آذربایجانی

مقارن حکومت سلجوقیان، در منطقه اران و شروان، شروانشاهان حکومت می کردند و شاعران آنجا چون ابوالعلا گنجوی، خاقانی، نظامی، فلکی شروانی، مجیرالدین بیلقانی سبک خاصی داشتند که به سبک آذربایجانی معروف است.

چون آثار این شاعران محدود است و نظامی نیز به مثنوی پردازی مشغول بوده است، ظاهراً چنین به نظر می رسد که در اشعار سبک آذربایجانی چندان خبری از شاهد بازی نباشد. اما در حقیقت چنین نیست، در غزلیات خاقانی نیز از معشوق مذکر سخن رفته است، منتهی قراین صریح (مثلاً لفظ پسر یا غلام) در آن کم است:

مست تمام آمده است بر در من نیمه شب

آن بت خورشید روی و آن مه یاقوت لب

او چو درآمد ز در بانگ برآمد ز من

کاینک شکاری شگرف وینت شبی بوالعجب

دیدم که یار چون ز دل ما خبر نداشت

ما را شکار کرد و بیفکند و بر نداشت

ما را به چشم کرد که ما صید او شدیم

زان پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت

وصلش ز دست رفت که کیسه وفا نکرد

زخمش به دل رسید که سینه سپر نداشت

فلکی شروانی در تغزل قصیده یی گوید:

ای پسر خوش تو بدین دلبری

حور بهشتی ملکی یا پری

هم نبود حور و پری را به حسن

این همه مردافکنی و دلبری

اسماعیلیه

حکومت اسماعیلیه الموت که به دست حسن صباح در عصر سلجوقیان تاسیس شده بود بدست مغولان برچیده شد. برخی از روسا و داعیان این حکومت مذهبی در فساد چیزی از شاهان سلجوقی کم نداشتند. جوینی در تاریخ جهان گشا در ذکر سلطنت علاالدین محمد بن جلال الدین حسن (۶۵۳-۶۰۹) در مورد حسن مازندرانی که "اخص الخواص علاالدین" و توطئه یی ترتیب داده بود تا علاالدین به دست پسرش رکن الدین خورشاه کشته شود می نویسد: "حسن مازندرانی را در وقت کودکی لشکر مغول از مازندان برده بودند و در عراق از میان لشکر گریخته بوده است و به ملک علاالدین رفته، امردی ملیح بوده است. علاالدین چون او را بدیده است دوست داشته است و به خود نزدیک گردانیده پیش او محل اعتماد تمام شده بود و بغایت او را عزیز داشتی معهداً از جنون و بدخوبی ... او را رنجانیدی و می زدی

ضربه های عنیف. دندان های او بیشتر شکسته بود و آلت ذکوریت او پاره ای بریده، چون ملتحمی شد و تا آخر که سپیدی اندک در موی او اثر کرده بود هنوز منظور و محبوب او بود و او را به جای امردان و معشوقان داشتی و یکی از زیردستان خود را که محبوبه او بود به زنی به حسن داده بود و با دو سه فرزند که حسن از آن داشت زهره نداشتی که بی اجازت علاالدین در خانه خود رفتی یا با زن بختی و علاالدین در مقاربت و مباشرت با زن حسن از او تحاشی نکردی"

امردخانه

از این دوره اسنادی در دست است که در ایران به صورت پنهان امردخانه هایی دایر بود و کسانی در مقابل دریافت وجه منازل خود را در اختیار فاعل و مفعول قرار می دادند. عوفی که مقارن جمله مغول از ایران به هند گریخت در جوامع الحکایات در این باب داستانی آورده است که در ضمن نشان می دهد که محتسبان و ماموران دولتی از این آشفته بازار استفاده کرده و از خاطیان باج می گرفتند. "روزی بر دکانی نشسته بود {شخصی به نام حامد شالی فروش} کودکی لطیف و ساده با قدی چون سرو و رخی چون گل و حرکاتی متناسب و لطفی شامل در پیش او بگذاشت و آن کودک را اسماعیل خواندندی و از لطف طبع بهره ای داشت. حامد او را بدید و بر وی فتنه شد و به نزدیک او رفت و اسماعیل کودکی شنگ و دغا و قوال و پایکوب و مرد فریب بود. چون دید که حامد بر سیرت لوط است... به لطف غمزه حسن حرکات، او را بسته به خود گردانید پس حامد او را گفت: شنیده ام که تو شعر خوش می خوانی و قول لطیف می گویی و مرا آرزو است که آواز تو بشنم. گفت: منت دارم و خدمت کنم ولکن این کار در میان بازار راست نیاید، اگر صواب بینی به خانه ی "سوارک" رویم و در آنجا عیشی کنیم. حامد را این سخن موافق نمود که خانه یی نداشت که کسی بدان جا توانستی برد و این "سوارک" مردی بود به قرظبانی معروف و به خانه داری موصوف و در جفت افکنی طاق ... دلبران شهر، مرغ طرب در خانه او پرواز دادندی و ارباب فساد، داد لهو و طرب در خانه او دادندی و اسماعیل گفت ای حامد من با خود هیچ سیم ندارم و در خانه سوارک بی سیم نتوان شد. تو باخود هی سیم داری؟" بقیه داستان شرح کلاه برداری اسماعیل و رنود از حامد و باج گیری عسسان از اوست.

ظاهرا امرد خانه ها در دوره صفویه جنبی رسمی یافت و دولت از این مکان ها مالیات می گرفت. در بحث از دوره صفویه دوباره به این مطالب اشاره خواهیم کرد.

صوفیان و شاهدبازی

جریان تصوف از قرن ششم یعنی عصر سلجوقیان شروع به رشد کرد و در قرن هفتم و هشتم در دوره مغولان بازار گرمی یافت.

دوره مغول دوره سبک عراقی است که مهمترین مختصه آن یکی طرح مسایل عرفانی در ادبیات و دیگری جایگزین شدن قالب شعری غزل به جای قصیده است. عارفان عمدتا ماولند یعنی مطالب را چه مذهبی و چه عاشقانه و چه دنیوی و چه اخروی باشند تاویل می کنند. مثلا مولانا داستان های محمود و ایاز را که جنبه تاریخی و عشق زمینی دارند به صورت عرفانی تاویل کرده است. به نظر می رسد که عرفان عکس العمل تفکر و روحیه ایرانی در مقابل تفکر و روحیه ترک و عرب است که در سرنوشت اقوام ایرانی وارد شده بودند. مسائل زمینی ترکان که اقوامی بدوی بودند در تاویلات عرفان جنبه والای معنوی می یابد و تعصب و خشک اندیشی مذهبی عرب نیز در عرفان تطیف می شود.

تفسیر مولانا از داستان ایاز

مولانا در طی قصه ای در دفتر پنجم مثنوی می گوید (عطار هم در مصیبت نامه این داستان را آورده است) که ایاز بوستین و چارق دوران غلامی خود را در اتاقی آویزان کرده بود و هر روز با مشاهده آن به خود یادآوری می کرد که تو این بودی، پس بلند پروازی مکن. جاسوسان که از کم و کیف قضیه بی خبر بودند به شاه گفتند که ایاز اتاقی دارد که در آن گنجی پنهان کرده است. سلطان محمود گفت چگونه ایاز چیزی را از ما پنهان نگاه می دارد؟ شگفتا با این همه محبت

که به او می‌کنم هنوز دلبسته‌تر و جواهر است و لذا به امیری فرمان داد که گنجینه آن اتاق را تاراج کند، اما در ته دل آرزو می‌کرد که این داستان راست نباشد. مولانا می‌گوید این ظاهراً قصه است که باید در باطن آن حکمتی را جست: باز گردان قصه عشق ایاز

کان یکی گنج است مالامال راست

دلیل اینکه ایاز هر روز به چارق و پوستین قدیمی اش می‌نگریست این بود که اصل خود را فراموش نکند. او با چارق و پوستین ناقابلی به دربار شاه آمده بود و اکنون هر چه داشت از سلطان داشت. چنان که آدمی این چنین است و هرچه دارد از حضرت دوست است. به قول مولانا "حکمت نظر کردن در چارق و پوستین که فلینظر الانسان مم خلق". چنین معشوق حکیمی یادآور معشوق مذکری است که در افلاطون در رساله مهمانی یاد می‌کند. باری امیر نیمه شب به اتاق ایاز می‌رود اما جز پوستین و چارق نمی‌بیند و به پندار اینکه آن‌ها سرپوش مگری هستند دستور می‌دهد تا دیوار را بشکافند و کف اتاق را حفر نمایند، با این همه چیزی نمی‌یابند. پس با شرمندگی ماجرا را به شاه و ایاز می‌گویند و ایاز برای آنان رمز قضیه را که فراموش نکردن الطاف ولی نعتش باشد شرح می‌دهد. شاه ایاز را مخیر می‌کند که بدگویان را مکافات نماید یا عفو کند اما ایاز می‌گوید در این مورد هم اختیار هم در دست توست.

بدین ترتیب مولانا ایاز را تا حد اولیا الله بالا می‌برد که صاحب حکمت و معرفتی شگرف است. در برابر ولی نعمت خود تسلیم محض و فاقد اراده است و هرچه را که هست و نیست از دوست می‌بیند و می‌داند. لذا عشق سلطان محمود به چنین موجودی عشق عرفانی و در حکم عشق به اولیا الله است که همان عشق به خدا می‌باشد.

(ادامه این مطالب را در شماره‌های آینده مطالعه نمایید)



The image shows the cover of a magazine titled "HUMAN". At the top center, there is a crown with a sun-like emblem in the middle, flanked by two horses facing each other. Below the crown, the word "HUMAN" is written in large, bold, black capital letters. Underneath "HUMAN", there is a line of text: "HUMAN is a magazine which belongs to the Iranian LGBT people in English". To the right of this text, there is a large, stylized Persian word "همون" (Homon) in a calligraphic font. Below the main title, there is a logo for "PGLO" (Persian Gay & Lesbian Organization) with a colorful starburst design. To the right of the PGLO logo, there is more text in Persian: "فصلنامه‌ای است متعلق به همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگوناگان ایرانی به زبان انگلیسی". At the bottom left, there is text in Persian: "سازمان همجنسگرایان ایرانی" and "Persian Gay & Lesbian Organization". On the left side of the cover, there is a large, stylized Persian word "همجنسگرایان" (Homosexuals) written vertically. On the right side, there is a smaller calligraphic phrase: "سازمان همجنسگرایان ایرانی".

اثر ویژگیهای فردی بر مشارکت اجتماعی افراد گی ایرانی

ام. تا. سپس



در اغلب نشریات به طور صریح و یا غیر مستقیم در مورد عدم مشارکت افراد در جامعه ایرانی بحث و حتی به صورت گلابه از مردم ابراز می گردد. به نظر می رسد پیش از وارد شدن به این مقوله ها که جنبه اعتراض نیز به خود گرفته است می بایستی تبیین واقعی از وضعیت حال حاضر در ایران و تئوریهای علمی مرتبط با موضوع فوق صورت پذیرد. بنده در ابتدا تئوریهای مربوطه را مطرح و سپس با توجه به وضعیت موجود در ایران گزاره های تجویزی ارائه خواهم داد.

در جامعه درحال گذار ایران، هنوز در جامعه آماری ما غلبه با مشارکت اجتماعی و غیر رسمی است و هنوز مشارکت اجتماعی به درستی نهادمند نشده است. ویژگیهای شخصیتی فعال گرایی، اعتماد

اجتماعی، دلبستگی اجتماعی، تعهد اجتماعی، امید به آینده، سطح تحصیل، ارزش مشارکت و ارزش های فرا مادی رابطه مستقیم و معناداری با میزان مشارکت اجتماعی افراد دارند.

میزان مشارکت اجتماعی افراد یک جامعه در تحقق زندگی بهتر و جامعه توسعه یافته تر اثر قابل توجهی دارند. مشارکت وسیع اجتماعی خصوصا اگر به صورت سازمان یافته انجام پذیرد، اثر بی تفاوتی، تکروری و از خود بیگانگی اجتماعی و فرهنگی جلوگیری می کند و سبب کاهش نابرابری اجتماعی می شود. همچنین مشارکت از طریق بسیج نیروهای سازمان یافته مردمی، توانمندی افراد را بالا می برد و سبب رشد و توسعه پایدار جامعه و حصول شرایط مساعد تر زندگی می گردد.

هر چند جوهره اصلی مشارکت همکاری است، اما انواع مختلف آن بر حسب ملاک های متعددی طبقه بندی می شود. از لحاظ موضوعی، مشارکت شامل مشارکت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و از لحاظ چگونگی دخالت مردم در امور، مشارکت به مشارکت مستقیم (دموکراسی مشارکتی) و مشارکت غیر مستقیم (دموکراسی نماینده ای) است. از لحاظ سطوح اجرایی، مشارکت شامل مشارکت محلی، مشارکت منطقه ای، مشارکت ملی و از لحاظ کیفیت دخالت مردم در امور شامل مشارکت ارادی، اجباری و مشارکت برانگیخته و خود انگیخته تقسیم می شود. دو شکل اصلی مشارکت اجتماعی، مشارکت رسمی و مشارکت غیر رسمی است. مشارکت رسمی به معنی مشارکت در سازمان ها، انجمن ها و باشگاه های مختلف رسمی است. مشارکت غیر رسمی در برگیرنده دو نوع مشارکت اتفاقی و پایدار است. اولی شامل مشارکت در فعالیت های گروهی با فواصل نامنظم است. مثل همکاری با خیریه هایی که در جهت کمک به محرومان و افراد خاص عمل می کند و دومی شامل مشارکت قاعده مند و فعالیت در گروه هایی است که نسبتا دائمی و همیشگی اند (مثل خیریه های دائمی، گروه های دائمی جوانان و دوستان قدیمی، گروه های مذهبی).

کانونتری جهت ایجاد بستر های مناسب برای مشارکت مردم حداقل چهار شرط عمده لازم میدانند که باید هنگام هر گونه تلاش و کوشش برای نهادی کردن مشارکت در نظر گرفته شود.

۱. ایدئولوژی مشارکت (بعد هنجاری)

۲. نهاد های مشارکتی (بعد سازمانی)

۳. اطلاعات کافی

۴. امکانات مادی و تخصصی لازم

به نظر وی ایدئولوژی مشارکت باید حداقل تقسیم عادلانه درآمد و امکانات و توسعه خود گردان را مورد تاکید قرار دهد. شرط دوم کانونتری ایجاد نهاد های مخصوص مشارکت است این نهادها در هر کشور تحت تاثیر دسته ای از عوامل، از

قبیل جهت گیری ایدئولوژی، ساختار اجتماعی، سابقه تاریخی و جمعیت شناسی شکلی متفاوت می یابند. اما ویژگی مشترک همه این نهاد ها، غیر متمرکز گرداندن قدرت و هدایت آن به سطوح پایین جامعه است. از نظریه های مطرح شده در سطح خرد (ویژگیهای فردی موثر در مشارکت اجتماعی) برای تبیین مشارکت اجتماعی، به مثابه یک کنش اجتماعی، می توان به نظریه های مانند کنش موجه یا عقلایی (theory of reasoned action) آیزن و فیش باین، نظریه اثربخشی، نظریه از خود بیگانگی و بی قدرتی اشاره کرد.

عموم خانواده گی های ایرانی از دو نوع الگو تبعیت می نمایند یکی خانواده هایی که بسیار سخت گیر هستند و دیگری خانواده هایی که بسیار سهل می گیرند. خانواده هایی که بسیار سخت می گیرند بچه ها را مستعد افسردگی و از دست دادن اعتماد به نفس می کنند و خانواده هایی که بسیار سهل می گیرند نیز بچه ها را دچار اختلال رفتاری می کنند.

بر اساس نظریه کنش موجه آیزن و فیش باین، قصد و نیت افراد تاثیر مستقیمی بر رفتار ی از جمله رفتار مشارکتی دارد. اکثر رفتار ما به این دلیل انجام می شوند که مردم به نتایج اعمال خود فکر می کنند و برای حصول پاره ای نتایج، دست به انتخاب مشخصی می زنند. در نظریه اثر بخشی، فرد به میزان اثرگذاری عمل خود در جامعه توجه می کند و اگر ارزیابی این باشد که عمل او اثر گذار و تعیین کننده است دست به انجام آن می زند و در غیر این صورت از آن خودداری می کند. البته قضاوت های فرد درباره میزان اثر بخشی عمل وی بستگی به اطلاعاتی دارد که وی از محیط و ار سوابق گذشته به دست می آورد. نظریه های مربوط به از خود بیگانگی و بی قدرتی به تصویر و حالتی از افراد توجه می کند که در آن، انسان ها خود را قادر به کنترل محیط و عوامل اجتماعی و حتی نتایج اعمال و رفتار خود نمی دانند و احساس تعلقی نیز به محیط و جامعه ندارند.

سیمن پنج نوع از خود بیگانگی و بی قدرتی را از هم متمایز کرده است که عبارتند از: احساس بی قدرتی، احساس بی معنایی یا بی محتوایی، احساس نابهنجاری، احساس انزوای اجتماعی، احساس تنفر از خویشتن، همه این نظریه ها بر این نکته تاکید دارند که هر چه احساس بی قدرتی فردی در میان افراد بیش تر

رواج پیدا نماید، افراد بیشتر دچار بیگانگی مخصوصا بیگانگی سیاسی و اجتماعی می شوند و در نتیجه حالت های مختلفی (انفعالی و بی تفاوتی) به خود می گیرند.

پارسونز با مقابله و ترکیب افکار سایرین مدعی است که در قالب آن، کنش اجتماعی را در رابطه با تمام عوامل ممکن، از جمله محیط طبیعی، نظام ارگانیکستی، نظام شخصیتی، نظام اجتماعی، ارزش غایی، ساختار های اقتصادی و سیاسی و نهاد های فرهنگی در سطح خرد و کلان تحلیل کند. از نظر پارسونز کنش انسان دارای سه بعد ارگانیکستی، شخصیتی و فرهنگی است. پارسونز می گوید که کنش، یک حرکت نظام وار است که از کنشگر سر می زند و ناظر بر یک مقصود و هدف است. هم چنین انسانها در کنش های اجتماعی خود، رابطه ای دوجانبه با جامعه دارد. هر کنشی که از انسان سر می زند در جهت پاسخ به نیاز زیستی است و نیز تحت تاثیر شخصیت فرد است ضمن اینکه کنش صبغه فرهنگی داشته و تحت تاثیر فرهنگ جامعه است.

ارگانیکسم رفتاری در این سه گرایش هنجاری، ارزیابی، ادراکی یا شناختی است. ارگانیکسم وسیله ای است که انسان از طریق آن با محیط طبیعی در ارتباط قرار می گیرد کارکرد چنین ارگانیکستی فراهم کردن موجبات تطابق انسان با محیط است. وی همچنین معتقد است که آنها محیط های کنش اجتماعی هستند و برکنش اثر گذارند یکی محیط طبیعی و دیگری ارزش های غایی، محیط ارگانیک- فیزیکی تسهیلات محیطی را برای افراد فراهم می آورند. ارزش های غایی یک نماد است که ناظر به آینده است. هر کدام از عناصر طرح شده در بالا که اطلاعات در مورد آن بالاتر است کنترل بیشتری

بر کنش دارد. ارزش های غایی، نظام شخصیتی- ارگانیزم رفتاری و محیط طبیعی به ترتیب بیشترین اثر را بر روی کنش افراد دارند.

آخرین مطالعات نشان می دهد که ویژگی شخصیتی داشتن اعتماد اجتماعی، دلبستگی اجتماعی، تعهد اجتماعی، فعال گرایی و امید به آینده اثر مثبت معناداری بر مشارکت اجتماعی دارند. افزایش چنین ویژگی هایی شخصیتی برای بالا بردن مشارکت اجتماعی در کوتاه مدت امکان ندارد اما با برنامه ریزی های بلند مدت و میان مدت در محتوای برنامه ها از طریق رسانه های محلی می توان این ویژگیها را تقویت نمود. هم چنین مطالعات نشان می دهد که هر چه سطح آموزش رسمی فرد و پدر خانواده بالاتر باشد میزان مشارکت اجتماعی وی افزایش می یابد. ضمن اینکه اعتقاد به ارزش مشارکت اجتماعی رابطه مثبت و معناداری با هر دو نوع مشارکت رسمی و غیر رسمی دارند.

یکی از مهمترین راه های افزایش ارزش مشارکت اجتماعی، شناسایی و نشان دادن اثرات مثبت مشارکت های اجتماعی مختلف در رسانه های جمعی است تا میزان اثر بخشی این فعالیت ها در بین افراد افزایش یابد. بالا بردن ارزش های فرا مادی (معنوی) رابطه معنادار و مثبتی با مشارکت اجتماعی دارد.

دهد.) تشکیل یک درد مشترک اجتماعی جزو وظایف گروه ها برای همیاری و همکاری بیشتر میان افراد است. این مورد از طریق ایجاد دلبستگی اجتماعی، تعهد اجتماعی و اعتماد اجتماعی صورت می پذیرد. تا زمانی که گروه های فعال در زمینه مربوط به اقلیت های جنسی، اعتماد اجتماعی نسبت به همین نظام (البته قاعده این نظام مطمح نظر است که عموم مردم را شامل می شود) را افزایش ندهند و تعهد نسبت به سایرین و به مردم را عمیق تر نمایند ویژگی رفتاری مربوط به مشارکت اجتماعی امکان پذیر نخواهد بود. بنده در اغلب افراد گی ایرانی عدم تعهد، اعتماد و دلبستگی به سایرین حتی به خانواده، همسایه دوست رفیق و دولتمردان و کلا عموم مردم را مشاهده می کنم و در این راه وظیفه مجلات گی های ایران سنگین تر خواهد بود.

در جامعه ایران با توجه به تفوق مشارک غیر رسمی به رسمی می بایستی راه کارهایی که ابزار مشارکت غیر رسمی را مورد استفاده قرار می دهد، مطرح نمود ضمن اینکه در طی زمان نهاد ها و رفتارهای متناسب با وضعیت مشارکت در ایران طرح و تشکیل گردد. مکانیزم های مرتبط برای افزایش مشارکت افراد گی ایرانی گسترش و تربیت رفتار فعال گرایی است که این مورد از طریق تشویق و تنبیه صورت می پذیرد. وقتی در یک مجله در مورد افرادی که به صورت انفعالی عمل نموده اند و با توجه به گسترش ارتباطات خود با دیگران امکان توسعه فردی و اجتماعی خود را فراهم می نمایند تشویق های مستمر در این مسئله فعال گرایی را نزع خواهد داد. (مجله درنوشتار خود می تواند به افرادی که برای رسیدن به یک هدف محتمل ۲۰ درصدی کوشش ۸۰ و یا ۹۰ درصدی می نمایند، با طرح اینگونه مسائل افراد مزبور را مورد تشویق معنوی قرار

هر چقدر تخم دشمنی و ستیزه جویی نسبت به سایرین (حتی نظام سیاسی کشور) پراکنده نمایم حاصلی جز کویر لم یزرع کسب نخواهیم نمود. من خودم شخصا از بسیاری از مسائل این کشور در رنجم لیکن هیچگاه توصیه ای مبنی بر گسترش خشونت و راههای رادیکالی نداشته ام. علت آن همین مسئله است تا زمانیکه تغییر وضعیت موجود، از طریق ابزارهای غیرفکری و غیر معقول صورت پذیرد، شاید پیشرفت های آتی و زود گذر میسر گردد لیکن توجه داشته باشیم که در صورت شکست های مکرر، مشارکت مردمی افراد به نازل ترین حد خود پایین خواهد آمد و افراد را به ورطه تکروی، بی تفاوتی و از خود بیگانگی خواهد انداخت.

به نظر می رسد در جامعه گی ایرانی می بایست افراد را به مشارکت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ترغیب نمود. در این مورد هر گونه از اشکال مربوطه که در حیطه نهاد های رسمی و غیر رسمی جامعه ما پذیرفته شده است، توصیه می گردد. ببیند در همین نظام فعلی سیاسی کشور بسیاری از روزهای دینی و ملی وجود دارند که می توان از آنها در جهت تمرین مشارکت افراد گی ایرانی استفاده نمود (روزهای کمک کردن به دانش آموزان و یا افراد مستمند در روزهای اوائل مهر و یا نزدیک عید روزهای خاصی تعبیه شده است که چشم بسیاری از عزیزان را تر می نماید، مجلات

گی می تواند با ترغیب افراد گی ایرانی و حتی به صورت یک حرکت جمعی ممارست لازم برای تقویت مشارکت فردی را ایجاد نمایند. ما بیشتر در جامعه به سمت نوآوریهای فردی حرکت می کنیم و روزهایی از سال را که خیلی برای افراد گی مشخص نیست به عنوان حرکت های جمعی در نظر میگیریم در صورتیکه در جامعه ما بسیاری از روزها وجود دارند که بعد از انقلاب به طور عادی در دل مردم جای گرفت و گسترش عمومی پیدا نمود، می توان از همین روزها برای تمرین اعتماد، دلبستگی و تعهد در میان افراد گی استفاده کرد). بهترین نوع مشارکت، مشارکت ارادی، اختیاری و خود انگیخته است. لیکن برای ممارست بیشتر افراد گی ایرانی می توان از مشارکت های برانگیخته نیز استفاده نمود. در جامعه گی های ایرانی ایدئولوژی مشارکت هنوز مشخص نیست. توجه داشته باشیم هر نوع ایدئولوژی مشارکتی که تقسیم عادلانه علم و ثروت را در پی نداشته باشد و توسعه فردی و البته به صورت خود گردان را فراهم نکند امکان پایداری و تثبیت مشارکت در مسائل مربوط به افراد گی ایرانی را از آنان خواهد گرفت.

نهاد سازی نیز یکی از پیش شرط های مشارکت دائمی افراد است همین نشریه چراغ به عنوان یک نهاد می تواند مطرح باشد، منتهی نکته ای که از اهمیت بالایی برخوردار است، این است که ساختار این نشریه می بایستی به سمت غیر متمرکز کردن قدرتش (قدرت علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره) و هدایت نمودن آن به سمت سطوح پایین تر در میان افراد گی صورت پذیرد (در اینجا منظور از سطوح افراد پایین تر از نظر دسترسی به منابع قدرت فرهنگی؛ اجتماعی و سیاسی و غیره می باشد).

بایستی به طور مستمر در این مورد کاوش نماییم که انگیزه و علل مشارکت افراد گی در ایران بر مبنای کدام یک از تئوریهای مطرح علمی مشارکت می باشد. در صورتیکه تئوری کنش موجه مورد پذیرش باشد بایستی به انگیزه های افراد و نیت های آنها مورد تقویت و امعان نظر قرار گیرد و در صورتیکه نظریه اثر بخشی حاکم باشد می بایستی نمایش بهتر عملکرد های مشارکتی افراد در یک ارزیابی بی طرفانه مورد بازبینی قرار گیرد ضمن اینکه اطلاعات فرد مشارکت کننده از محیط و گذشته تکمیل تر گردد (وضعیت گی های ایرانی در حال حاضر نسبت به ده، پانزده سال پیش بسیار تغییر کرده است و پیشرفت های سریع و امکانات بیشتری برای آنان ایجاد شده است، بارها همین مسئله را به گی های جوان طرح کرده ام و آنان بعد از مقایسه اکنون با سالهای گذشته به حرفهای اینجانب مهر تایید زده اند).

اگر از نظریه از خود بیگانگی تبعیت می نماید می بایست در میان افراد گی ایرانی احساس تعلق نسبت به محیط و جامعه ایجاد نمود (به نظرم طرح فراموشی نسبت به مسائل گذشته در ایران و ایجاد امید به آینده می تواند روحیه افراد را برای تعلق بیشتر نسبت به محیط و جامعه هموار تر

یکی از مهمترین راه های افزایش ارزش مشارکت اجتماعی، شناسایی و نشان دادن اثرات مثبت مشارکت های اجتماعی مختلف در رسانه های جمعی است تا میزان اثر بخشی این فعالیت ها در بین افراد افزایش یابد.

سازد). احساس از خود بیگانگی در میان گی ها به دلایل زیادی شایع است، این احساس ناشی از تفرق از خویشتن، انزوای اجتماعی، بی قدرتی در جامعه، احساس نابهنجاری و بی معنایی می باشد. به دلایل زیاد به ویژه در میان گی های ایرانی نوعی تفرق از خود و احساس ناهمگون بودن با سایر افراد در جامعه وجود دارد که عمدتاً ناشی از کم اطلاعی و کم دانشی (و از نظر من فلسفی نیندیشیدن افراد گی ایرانی حاصل می شود) نسبت به هم جنس گرایی است. به دلیل ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه در میان گی های ایرانی احساس بی قدرتی و بی عملی موج می زند به طوریکه با کوچکترین روزنه ای مانند کسب یک نشریه و یا ابزار های دیگر رسانه ای و ارتباطی به وادی افراط و تفریط می افتد.

همه این مسائل در نهایت برای گی ایرانی انزوا طلبی و گوشه نشینی به همراه آورده است. بنابراین هرچقدر دانش افراد گی ایرانی نسبت به مسئله جنسیتی و احساسی خود بیشتر گردد و هر چقدر ابزار های تعریف شده رسانه ای

و نیز نهاد های مرتبط با اقلیت های جنسی در ایران افزایش یابد و در نهایت هر چقدر ارتباطات افراد گی در مورد تجربیات و مسائل اجتماعی فرهنگی و اقتصادی آنان افزون گردد به همان اندازه از خود بیگانگی افراد گی ایرانی کمتر خواهد شد. در کنش اجتماعی افراد گی ایرانی، اگر عامل ارزشهای غائی در آن موثر باشد می بایست عواملی تشکیل دهنده به ارزش های غائی مورد شناخت و تبیین قرار گیرد تا بتواند بر کنش اجتماعی گی ایرانی و مترتب بر آن بر مشارکت اجتماعی وی موثر گردد. همچنین اگر نظام شخصیتی وی بر کنش فرد موثر باشد عوامل مربوط به شخصیت مورد تاکید قرار خواهند گرفت و در نهایت اگر محیطی که وی با آن سر و کار دارد بر کنش اجتماعی او موثر است می بایست نهادها مکانیزمهای و عوامل تشکیل دهنده محیط اجتماعی مورد شناخت و باز بینی قرار گیرد. و در پایان نمی توان در مورد مشارکت اجتماعی افراد صحبت نمود لیکن از نهاد خانواده ایرانی به عنوان یک عامل موثر بر مشارکت اجتماعی فرد بحثی به میان نیاورد. عموم خانواده گی های ایرانی از دو نوع الگو تبعیت می نمایند یکی خانواده هایی که بسیار سخت گیر هستند و دیگری خانواده هایی که بسیار سهل می گیرند. خانواده هایی که بسیار سخت می گیرند بچه ها را مستعد افسردگی و از دست دادن اعتماد به نفس می کنند و خانواده هایی که بسیار سهل می گیرند نیز بچه ها را دچار اختلال رفتاری می کنند و در نتیجه هر دو روش، فرزند را آماده ارتکاب جرم، بد رفتاری و عدم مشارکت اجتماعی می نماید. تنها خانواده هایی که در این میان رابطه دوطرفه سالم و عاطفی دارند و به نوعی برای کار خوب پاداشی می دهند و برای کار بد محرومیت قائل می شوند و از یک امتیاز مثبت، فرزند را محروم می نمایند فرزندان سالم و مشارکت پذیری را وارد جامعه می نمایند. اغلب خانواده های گی ایرانی ضد ارزش را وارد شخصیت فرزند می کنند کودک مشاهده می کند کسانی که به دنبال اخلاقیات می رود، از نظر مادی تامین نیستند. زمانیکه امکانات مادی بدون اینکه تعریف شوند در اختیار افرادی قرار می گیرد که زحمتی برای آن نکشیده اند در آن صورت کودک و یا نوجوان انگیزه لازم را برای کسب این ارزشها (به مانند مشارکت پذیری و غیره) نخواهد داشت. این مورد به ویژه برای نوجوانان گی ایرانی به وضوح مشاهده می شود و می توان با توجه به نهاد خانواده در جامعه ایران این مسئله را تبیین نمود.

این طومار تا تاریخ
۲۳ بهمن ماه
توسط ۱۵۴۵ نفر
امضا شده است.

**IRAN STOP KILLING QUEERS!
STOP KILLING CHILDREN!**

لطفا این طومار را امضا کنید و به این ظلم و ستم ها اعتراض نمایید.
**به کمپین بزرگ دفاع از حقوق
همجنسگرایان ایرانی بپیوندید.**

<http://new.PetitionOnline.com/IRGLO/petition.html>

**STOP KILLING QUEERS!
IRAN
STOP KILLING CHILDREN!**

ارتجاع اسلامی و مسیحی و همکاری دولت بوش با دولت ایران در نفی حقوق بشر

جهانگیر شیرازی



سازمانهای غیر دولتی (ان جی او) ها قانوناً نمی توانند عضو سازمان ملل و ارگانهای مختلف آن بشوند اما می توانند درخواست کنند که بعنوان ناظر و با رای مشورتی در کمیسیونها و ارگانهای مختلف سازمان ملل حضور داشته باشند. گرفتن چنین نقشی بشرطی است که کشورهای عضو کمیسیونهای مختلف سازمان ملل به درخواست یک ان جی او رسیدگی و آن را مورد پذیرش قرار دهند. در حال حاضر بیش از سه هزار سازمان غیر دولتی در سازمان ملل متحد و ارگانها و کمیسیون های مختلف آن نقش ناظر و مشورتی دارند.

سازمان جهانی همجنسگرایان (ایلگا) بعنوان یک ان جی او جهانی که از حقوق همجنسگرایان در عرصه جهانی دفاع می کند، تا کنون بارها و بارها درخواست پذیرفته شدن بعنوان ناظر و با رای مشورتی در سازمان ملل متحد را ارائه داده است اما هر بار با مخالفت آن دسته از کشورهایی مواجه شده که در آنها سرکوب سیستماتیک همجنسگرایان امری روزمره است. از جمله ایران، پاکستان و کشور زیمبابوه که رئیس جمهور آن روبرت موگابه همجنسگرایی را " بیماری آفریقا" می خواند.

امسال نیز ایلگا درخواست خود برای گرفتن نقش مشورتی در سازمان ملل متحد را ارائه کرد. بلافاصله بعد از آن، سازمان عفو بین الملل و سازمان دیده بان حقوق بشر با انتشار بیانیه مشترکی از دولتهای عضو کمیسیون بررسی کننده درخواست ایگا، خواستار اعطاء پاسخ مثبت به ایگا شدند. اما دولتهای ارتجاعی و هموفوبیک ایران و نیجریه اخیراً پا پیش نهاده و

پیشنهادی ارائه داده اند که طبق آن کمیسیون سازمان ملل متحد اصلاً نباید درخواست ایلگا را مورد بررسی قرار دهد چه برسد به اینکه بخواهد به آن جواب مثبت دهد.

حدس بزنید که چه کسانی از این پیشنهاد حمایت کرده اند؟ بله، دولت آقای جرج بوش.

علاوه بر دولت جرج بوش، از دیگر کشورهایی که از پیشنهاد ایران حمایت کرده اند میتوان از پاکستان، چین، کوبا، کامرون، روسیه، سنگال، زیمبابوه و سودان نام برد و دولتهای شیلی، فرانسه، آلمان، پرو، رومانی، کلمبیا و هند رای موافق داده، ترکیه رای ممتنع و ساحل عاج غایب بود.

بله، دولت جرج بوش که خود با کمک و حمایت نیروهای دست راستی و مرتجعین مسیحی آمریکایی بقدرت رسید، آنجا که منافع دولت او و پشتیبانان مذهبی اش ایجاب کند حتی با دشمن خود نیز متحد می شود. اینجاست که دوگانگی اخلاقی دولت بوش و پوچ بودن ادعای او در دفاع از دموکراسی و حقوق بشر عیان می شود.

اما این اولین بار نیست که ارتجاع مسیحی و مسلمان دست بدست هم داده و در راه دستیابی به حقوق بشر با هم تباخی می کنند.

در اعتراض به این اقدام دولت بوش، علاوه بر سازمان دیده بان حقوق بشر، سازمان جهانی حقوق بشر همجنسگرایان و سازمان ملی همجنسگرایان آمریکا،

بیش از ۴۰ سازمان و گروه مدافع حقوق همجنسگرایان در آمریکا با ارسال نامه شدید الحنی به دولت بوش

با یادآوری ادعای بوش مبنی بر گسترش دموکراسی و حقوق بشر در جهان، خواستار توضیح مواضع خود و همکاری با دولتهایی همچون ایران و زیمبابوه در نفی حقوق بشر شده اند.

فعالان همجنسگرای ایرانی و دولت امریکا

متن فارسی نامه تشکلات، مجلات و وبلاگ نویسان ایران به وزیر خارجه امریکا در اعتراض به رد کردن حق مشورتی به ایلگا در سازمان ملل



حضور محترم کاندولیزا رایس
وزیر خارجه ایالات متحده امریکا

تاریخ: ۹ بهمن ماه ۱۳۸۴ (۲۹ ژانویه ۲۰۰۶)

وزیر گرامی خانم رایس،

ما از طرف همجنسگرایان، دوجنسگرایان و ترانس جندرهای ایرانی، برای شما می نویسیم تا احساس شوکه، بهت و حیرت و نارضایتی خود از عمل ایالات متحده در همین هفته، در کمیته ان جی او "اقتصاد و جامعه" سازمان ملل را بگوش شما برسائیم.

دیر وقتی نیست که آقای جرج بوش تغییر جهت در سیاست خارجی آمریکا را اعلام و قول داد که از این به بعد، در سیاست خارجی آمریکا، حقوق بشر و دموکراسی اولویت خواهند داشت. علاوه بر آن دستگاه اجرایی بوش ادعا می کند که قصد کمک به گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه را دارد و دولت ایران را به سرکوب مردم خود متهم می کند.

چگونه ما باور کنیم که نماینده ایالات متحده در ECOSOC بر خلاف جهت مسیر کشورهای همچون بریتانیا، فرانسه و حتی شیلی و کلمبیا حرکت کرده و همگام با دولت های سرکوبگر همچون ایران و سودان و زیمبابوه بر علیه حقوق بشر رای دهد و ایلگا، بعنوان یک ان جی او جهانی مدافع حقوق بشر برای همجنسگرایان در سطح جهانی از جمله ایران را از حق مشورتی محروم کند. باور نکردنی است که ایالات متحده آمریکا، از سیاست خود در سال ۲۰۰۲ که به همراه ۱۶ کشور دیگر از درخواست حق مشورتی ایلگا حمایت کرد، عدول کند.



آیا نماینده ایالات متحده به تاثیر و نتایج چنین سیاستی بر اذهان میلیونها جوان ایرانی مشتاق آزادی از جمله همجنسگرایان، اندیشید؟ شما چگونه می خواهید که آنان باور کنند که ایالات متحده صادقانه خواهان گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و از فرم در ایران دفاع می کند؟

همانطور که شما می دانید، همجنسگرایان در ایران سرکوب و طبق قانون مجازات اسلامی "جرم" آنها اعدام است. ما که برای برسمیت شناخته شدن حقوق بشر خود مبارزه می کنیم از اینکه شاهد همگامی ایالات متحده با دولتهای سرکوبگریم، عمیقاً احساس دل شکستگی می کنیم و عصبانی هستیم.

تا زمانی که سرکوب حقوق بشر همجنسگرایان و ترانس جندرها اعمال می شود، اهمیت دوچندان دارد که ان جی او هایی که به نمایندگی از طرف آنها کار می کنند، حق ابراز نظر در سازمان ملل را داشته باشند. بعد از حمله سبعانه تروریستها به ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۱، جوانان ایرانی تنها گروه جوانان در خاورمیانه بودند که با بر افروختن شمع، همبستگی خود را با ایالات متحده و مردم آن اعلام کردند. اقدام شما در کمیته سازمان ملل، سیلی ای بصورت این جوانان بود و باعث دلگیری عمیقی شد.

ما، همجنسگرایان و ترانس جندرهاى ایرانی، امیدواریم که دموکراسی ها

در جهان، از مکانیسم سازمان

ملل و حقوق بشر در جهت کمک

به مردم تحت ستم برای دست یابی به حقوق خود استفاده کنند. صلح، حقوق بشر و دموکراسی از طریق جنگ و خشونت یا همگامی با دولتهای سرکوبگر مخالف حقوق بشر بدست نمی آید.



با احترام

گروهی از ویلاگ نویسان همجنسگرای ایرانی

آرزو صالحی (مدیر رادیوی اینترنتی رها)
ایمیل: radio@pglo.org

آرشام پارسی (سخنگو و دبیر کمیسیون حقوق بشر)
ایمیل: hrc@pglo.org

آرین ورجاوندی (دبیر اول سازمان همجنسگرایان ایرانی)
ایمیل: pglo@pglo.org

دلکده (مجله ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایرانی)
ایمیل: delkadeh@gmail.com

ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران)
ایمیل: majaleh_maha@yahoo.com

پیام شیرازی (سردبیر نشریه چراغ)
ایمیل: editor@pglo.org

سالنامه ۱۳۸۴ نشریه چراغ
که برگزیده مطالب سال در
نشریه چراغ می باشد به همراه
پیش شماره ۱۴ منتشر
خواهد شد.

انعکاس‌هایی به این بیانیه

سلام

متن نامه به وزیر خارجه امریکا را دریافت کردم. نامه نگاری به مقامات رسمی کشوری که مراتب عناد و خصومتش با ملت آزادی خواه و استقلال طلب ایران بر کسی در جهان پوشیده نیست، لکه ننگی است بر جبین همه LGBT های ایران که شما امضا کنندگان با اقدام عجولانه و مطالعه نشده خود در نگارش و ارسال نامه مزبور مسبب آن هستید. همانطور که می دانید به غیر از امریکا کشورهای دیگری هم همین رای را داده اند. مشکل اینجاست که برخی امریکا را تافته جدا بافته و کعبه آمال و منجی عالم می دانند. از نامه شما هم متاسفانه همین دیدگاه برداشت می شود. به عنوان یک همجنسگرای ایرانی این اقدام ننگین و هرگونه استمداد از بیگانگان برای حل مشکلاتمان را به شدت محکوم می کنم. امیدوارم که حکایت شما حکایت غریقی نباشد که برای نجاتش به هر چیزی متوسل شود. تجربه مجاهدین خلق را فراموش نکنید که برای نجات خودشان، بدترین خیانت‌ها را به این سرزمین و مردم کردند اگر خودتان اندیشه استبدادی ندارید نظر من را نیز منتشر کنید و نظر سایرین را هم جویا شوید.

یک دوست

با این نامه بسیار عمل صریح و قاطع و درستی انجام دادید کاشک همه سازمان های سیاسی مدعی آزادی همین طور عمل می کردند. البته بغیر از حزب کمونیست کارگری ایران که گل اپوزیسیون علیه حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی است بقیه جریانات باید از شما یاد بگیرند. دستتان را بگریمی می فشارم . به امید آزادی برابری

مهران

من بسیار متاسفم که کشور من باعث این ناراحتی و عکس العمل شده است اما باید شما بدانید که مردم بسیار زیادی امثال من دارند که موافق آزادی شما هستند و به حق و حقوقتان احترام می گذارند. به پیش برید و به پشت سرتان نگاه نکنید. من واقعا متاسفم اما جرح بوش نمی تواند جلو این حرکات را حتی در امریکا بگیرد.

مارکوس از امریکا

سلام دوستان من جک هستم از ایالت کالیفرنیا یکی از مردمی ترین ایالات امریکا. بیانیه شما را خواندم و باید بگویم که دولتمردان ما از نامه شما متعجب نمی شوند و تاثیری بر آن‌ها ندارد. این اقدامات را ما همجنسگرایان امریکایی به صورت روزمره داریم و به این رفتارهای غیر عادلانه اعتراض می کنیم. این کارها برای دولت ما که برای مردمش کار نمی کند تکراری شده است. همجنسگرایان امریکا نیز در مبارزه برای به دست آوردن حقوقشان با دولت هستند همانند شما هم احساسان در ایران. دولت ما هم همانند دولت شما تحت تاثیر مذهب هست و چندی از کشته شدن "متیو" یک همجنسگرای امریکایی به دست دو نفر از مخالفان حقوق همجنسگرایی در امریکا نمی گذرد. از این اقدامات بوش نگران نشوید او برای مردمش کار نمی کند و همانند ملاهای شما تحت تاثیر دین است. جنگ امریکا با عراق نیز برای نفت بود نه دموکراسی و حقوق بشر. خوشحالم از اینکه شما را در کنار خود می بینم

جک از کالیفرنیا

ترانه فروهر دبیر دوم سازمان

درود بر تمامی شما دوستان و عزیزان

در صفحات قبل متن بیانیه مشترک سازمان، مجلات، رادیو و وب لاگ نویسان را خطاب به وزیر خارجه امریکا در اعتراض به رد کردن حق مشورتی به ایلگا در سازمان ملل خواندیم. انعکاس های بسیار زیادی به این بیانیه شد و ما تعدادی از نظرات موافق و مخالف را چاپ کرده و برای روشن نمودن اذهان عمومی برخی پاسخ ها را در این مورد بیان می کنیم. دوست عزیز، از متن نامه شما اینچنین برداشت شد که این شبهه ایجاد شده است که ما درخواست حمایت و پشتیبانی از دولت امریکا را مطرح نموده ایم. اما این طور نیست این نامه در حمایت از دولت امریکا صادر نشده است و از آنها یاری نخواسته ایم زیرا که واضح است خود ال جی بی تی ها در امریکا نیز مشکل دارند و برای بدست آوردن حقوق خود در تلاش هستند در کشوری که ادعای رعایت حقوق بشر داشته و دیگران از جمله ایران را محکوم به نقض آن می نماید در مواقعی که به سود مواضع خود باشد با همین محکومین همراه و متحد می شود.

همانطور که می دانید این بیانیه برای حمایت از جمعیت جهانی همجنسگرایان - ایلگا منتشر شده است و به پشتیبانی امریکا از طرح ایران و پاکستان و زیمبابوه و چند کشور دیگری که حقوق بشر در آنها نقض می شود و همجنسگرایان مجازات مرگ دارند اعتراض کرده ایم. دولت امریکا می توانست حداقل همانند ترکیه رای ممتنع بدهد. اینجاست که این سوال پیش می آید که چرا امریکا با کشورهایی که ناقض حقوق بشر هستند و سر و صدای زیادی را در مجامع بین المللی به پا کرده اند متحد می شود؟

دولت ایالت متحده امریکا تافته جدا بافته نیست و نخواهد بود و دلیلی ندارد که خواستار این باشیم که در سرنوشت ما مداخله کرده و به جای ما تصمیم بگیرد این موضوع نه تنها در مورد امریکا می باشد بلکه هیچ دولت دیگری را شایسته آن نمی دانیم و باور داریم که ایران متعلق به ایرانیان است و باید به تمام انسان های مقیم آن احترام گذاشته شود و حقوقشان را رعایت نماید. شاید فکر کنید که ما ملی گرا باشیم اما باید توضیح دهیم که ما یلیم خود در سرنوشت خود دخیل بوده و پایه های دموکراسی واقعی را بنا نهیم نه اینکه تنها به تعاریف دموکراسی و حقوق بشر اسلامی و غیر اسلامی اکتفا کنیم. همانطور که از نام حقوق بشر بر می آید حقوقی است خارج از اعتقادات مذهبی، سیاسی و غیره.

ما مطمئن هستیم که هیچ کس به حال ما دل نخواهد سوزاند و ما خودمان باید آستین بالا زده و حقمان را مطالبه کنیم. این وظیفه خود ماست که تلاش کنیم و کشوری آزاد داشته باشیم اما برخی اقدامات تمام فعالیت های انجام شده را زیر سوال خواهد برد. مسلم است که ایران و پاکستان و زیمبابوه و ... مخاطب نامه ما نبوده اند چون موضع این کشورها کاملا روشن و مشخص هست. اعتراض به امریکا از این جهت اهمیت دارد که ادعای گل سر سید حقوق بشر را داشته اما این موضع گیری ها را اتخاذ می نماید که اینجا یادآور آن مثل معروف و قدیمی هست که "قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را!"



نامه سرگشاده و پرسش‌هایی از آمریکا

نامه سرگشاده جمعیت جهانی همجنسگرایان - ایلگا به وزیر خارجه آمریکا که در اعتراض به حمایت دولت آمریکا از پیشنهاد ایران و چند کشور ضد همجنسگرایی نوشته است برای سازمان همجنسگرایان ایرانی که به عنوان نماینده ایران در این سازمان حضور دارد نیز ارسال شده است که توجه شما را به ترجمه فارسی آن جلب می‌نمایم.

نامه سرگشاده به وزیر خارجه آمریکا خانم کاندلیزا رایس

وزیر محترم خارجه

مجمع امور اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل متحد درخواست برقراری مجدد نقش مشاور برای جمعیت جهانی همجنسگرایان - ایلگا را رد کرده است. ایلگا تنها نماینده جهانی افراد همجنسگراست و در حملاتی که از گوشه کنار متعصب دنیا به آنان می‌شود بی‌نصیب نمی‌ماند. ایلگا دارای ۹۰ عضو از کشورهای مختلف می‌باشد و تا کنون حقوق تضعیف شده یا سرکوب‌گرایانه ای نبوده است که ما ندیده باشیم و ECOSOC درخواست ما را حتی بدون توجه به دادرسی ما رد کرد. این رای دگرجنسگرایانه باعث شد تا رای کامرون، چین، کوبا، ایران، پاکستان، روسیه، سنگال، سودان، زیمبابوه و آمریکا درخواست ما را وتو کند بدون اینکه حتی لازم بدانند توضیح دهند که چرا افراد همجنسگرا، دوجنسگرا و دوجنسگونه لایق این نیستند که شنیده شوند. دکتر رایس حال می‌خواهیم برای ثبت این مطلب از شما چند پرسش داشته باشیم.

اول، چرا دولت شما از اینکه با کشورهایهایی که چنین سابقه مخوفی در مسائل حقوق بشر دارند در محدود کردن حقوق اقلیتی بزرگ همکاری کرده و از آن خرسند است؟

در این میان سه کشور ایران، پاکستان و سودان برای همجنسگرایان مجازات اعدام قائل می‌شوند. دولت شما از ۴ کشور کوبا، ایران، سودان و زیمبابوه تقریباً در هر زمینه سیاسی دیگری دوری می‌کند. هیچ یک از اینها از طرف دولت شما به عنوان کشوری دموکراتیک شناخته نمی‌شود.

دوم، منظور جناب آقای بوش از اینکه در نطق خود در گزارش سالانه به کنگره گفت: "برقراری دموکراسی نیازمند قانونمندی و محافظت از اقلیت هاست و ... " چیست؟ محافظت پیشنهادی او برای صدها هزار فرد LGBT (Lesbian, Gay, Bisexual, Transgender) که در خاور میانه و تحت ظلم کشورهای سرکوبگر دیگر زندگی می‌کنند چیست؟ آیا او خوشحال است که صدای آنان در سازمان ملل ساکت شد؟

سوم، دولت شما چه امتیازی از دام چنین رژیم‌های بد و ناچیز می‌خواست که از حمایت NGO های مدافع حقوق بشر دست بردارد تا اینکه صدایی در سازمان ملل نداشته باشند؟

همانگونه که مستحضر هستید ایالات متحده نظر خود را در سال ۲۰۰۲ که به حمایت از درخواست بازبینی وضعیت سازمان های بین المللی همجنسگرایان رای مثبت داده بود را تغییر داده است؟ آیا روابط شما با کشورهای یاد شده آنقدر گرم است که ساکت کردن گفتگوهای LGBT ها در عوض هر آنچه از آنان می‌خواهید شما را خوشحال می‌کند؟ چهارم، آیا نمی‌دانید که وقتی یک قدرت جهانی مانند ایالات متحده آمریکا به مقابله با اقلیت‌ها برمی‌خیزد، آنچنان که دولت شما با رای مخالف به ایلگا در سازمان ملل کرد عواقب دور دست دیگری خواهد داشت که از سیاسی کردن سازمان ملل هم فراتر خواهد رفت؟ حرکتی مانند این به دنیا این علامت را می‌دهد که سرکوب کردن این اقلیت از نظر شما خوب است. ترس من از این است که این تعدی به دلیل آن باشد که حتی کشور خود من ترکیه در رای گیری رای ممتنع داد. سردرگمی بین میل اروپایی حمایت از حقوق بشر و در مقابل آن حمایت آمریکا در جهت خطی که در واقع از واتیکان، ملاهای بنیادگرا و دیکتاتورهای کوچک دیگر می‌آید، حداقل مقاومت و اجتناب از مسئله را پیشه کرد.

ایلگا به ماموریت خود تا محو هوموفوبیا ادامه خواهد داد. مناسفیم که در جنگ خود متحد قدرتمندی را از دست دادیم. از شما می‌خواهم روشن کنید که چرا دولت شما تصمیم گرفت که شانه به شانه کشورهای چینی ایران و زیمبابوه ما را سرکوب کند. آیا این شروع محور شیطان‌داری دیگری است؟

کورشاد کهرمانعلو - دبیر کل ایلگا

ترکیه - استانبول اول فوریه ۲۰۰۶

دو کلمه حرف حساب

سامان - تهران

سلام زنیکه خراب!، چطوری؟

شوهرت چطوره؟ کات نکردین هنوز؟

از بهجت چه خبر؟ دیروز به وحیبه زنگ زده بود هرچی از دهنش دراومده بهش گفته! این فقط سهیلا رو میخواد که جرش بده بعد بکنتش تو قوطی!!

چند سطر بالا را هرکسی که بخواند فکر می کند یک مکالمه بین دو زن است. اما اینطور نیست. به جرأت می توان گفت اکثر ما با این لحن با همدیگر صحبت می کنیم یا اینکه دوستانی داریم که با این کلمات با هم حرف می زنند. البته کمی قر و اطفار و چشم و ابرو تگون دادن هم چاشنیش می کنند. نکته این جاست که من در مورد ترنس ها صحبت نمی کنم! اکثر گی ها با این لحن با هم حرف می زنند. منظورم از گی ها، کسانی هست که ظاهراً حالت ندارند و بعضاً خیلی از آن ها هم تیپ و صورت مردانه بی دارند و از نظر سکسی هم فاعل هستند!!!

در وهله اول کسی که این مدل حرف زدن را قبلاً ندیده باشد، برایش عجیب است، اما به خاطر کلمات با مزه و خنده داری که ردو بدل می شود، جذب آن می شود! کلماتی از قبیل: پاچه ورمالیده، لگآته، خانوم رییس، خانوم مخفی، چینجی، خانوم پایین شهری و هزار اسم و لقب دیگری که ورد زبان زن های خیابانی دگرچسگراست! در دنیای امروز هرکسی هرطوری که دوست دارد می تواند زندگی کند، بیوشد، حرف بزند و... اما این تا زمانی صحیح است که باعث بد نامی افراد دیگر نشود.

بگذارید تاریخچه این مدل اوایی حرف زدن را از اول بشکافیم که از کجا آمده! احتمالاً روزی روزگاری یک پسر گی بوده که چند تا دوست با حالت های زنانه پیدا می کند، از مدل حرف زدنشان خوشش می آید و کلمات و حالت ها را از آنها وام می گیرد و بعد به دوستان دیگرش انتقال می دهد. تا اینکه امروزه اکثر گی ها همدیگر را با نامهای مستعار: **عهديه**، **مرضيه**، **وحیبه**... و گاهی همراه با پسوندی صدا می زنند از جمله: **مهین لویز**، **بهجت تیغی**، **فاطمی امل**، **پری بلند**، **سهیلا بازاری**، **گیتی سکه ای**، **شوکت بخیه** و... در وهله اول خیلی بامزست و حتی خود من هم خوشم آمد! اما مشکل اینجاست که این مسئله اولش برای تفریح هست و بعد از مدتی جزیی از ما می شود. خیلی ترنس ها خوشبخت هستند که ما هم که اصلاً حالت نداریم جا پای آن ها بگذاریم و خودمان را شبیه شان کنیم؟! بیاییم کمی جدی تر به هویتمان فکر کنیم...

رادیو همجنسگرایان ایرانی

رها



رادیو رها، صدای همجنسگرایان، صدای مدافعین حقوق اقلیت های جنسیتی، صدای طرفداران زندگی آزاد بدون اضطراب و ترس و شکنجه است.

رها بلندگوی همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنس گونه های ایرانی است که از بی حقوقی خسته شده و قدم در راه دفاع از خود نهاده اند. رادیو رها را از خود بدانید و به دوستانتان معرفی کنید. برای آن خبر و مطلب تهیه کنید و صدایش را رساتر نمایید.

www.radio.pglo.org
radio@pglo.org

دریچه

میم. ت.



خواب دیده ام که تو می آیی،
از جنس آئینه و آب،
و من که در تو دیده خواهم شد،
با حسی از بلوغ و زیبایی.
دستهایت، این نوازشگران بی مرز،
حقیقت تقدیرند،
و من در بین انگشتهای عشق تو،
تجربه خواهم کرد،
لمس عاشقانه ی بودن را.
خواب دیده ام که تو با منی،
در پای باغچه ای که گلپایش به نام تو روییده اند،
و من که مست از عطر تن تو،
باغچه را به خاک سپرده ام.
تو خواهی آمد،
ای تمامیت من در ضرب ثانیه ها و ساعتها،
که نام تو تنفس لحظه های خواب و بیداریست،
برای من، تا همیشه.
اگر چه حلول تو در تجسم زیبای هر چه هست
برای من که جز تو نخواهم خواست
بشارت زندگیست،
اما چشمهایم، این دو بی نهایت کوچک را،
در خواب پلکها به حقیقت خواهم سپرد،
که تو فراتر از واقعیتی.
تو خواهی آمد،
کنار پنجره ی تنهایی ام،
و من تمام دریچه ها را خواهم بست،
که میزبان آفتاب را با دریچه چه کار،
و صبح چون آفتاب از بسترم برخیزد،
از من جز خاکستری بر جای نخواهد بود،
و بر این نیستی چه باک،
که در آغوش آفتاب خفته ام.
من خواب دیده ام
خانه ام سرای خورشید است.

دریچه های قلبتان را بگشایید

که همدمی یافت شد

و

دریچه های حس تان را به

اوج بکشانید که گوشه شنوا

یافتید.

ستون دریچه انعکاس دهنده

شما خوبان خواهد بود

کسری کیومرثی

او از همان ابتدای کودکی احساس تضاد و متفاوت بودن با سایر همجنسانش را در وجودش احساس می کرده است. آنها رفتارهای خشن و مردانه از خود بروز می داده اند و او نمی توانسته مانند آنها باشد. آنها شمشیر بازی و بازی با اسلحه را دوست می داشتند اما او مامان بازی و خاله بازی را دوست می داشت.

مطالبی که هم اکنون از سمع و نظر شما میگذرد شرحی واقعی از زندگی یک همجنسگرا در ایران است که از لحظه تولد تا هم اکنون را شامل می شود. وی به دلیل ظلمهایی که در ایران به وی روا شده است به مواد مخدر روی آورده و از تمام وجدان های آگاه دنیا درخواست کمک و یاری می طلبد. بیایم با هم این بیوگرافی را بخوانیم و هر کاری که از دستمان بر می آید برایش انجام دهیم:

وی در دوم شهریور ماه ۱۳۵۶ خورشیدی در یکی از شهرهای بزرگ ایران در یک خانواده بسیار سنتی و مذهبی دیده به جهان گشود او در حالی متولد شد که مادرش برای او امید ها و آرزوهای زیادی در سر می پروراند اما غافل از اینکه انسانهای دیگر که ادعای انسانیت شان نیز می شود چه مصائبی را بر وجود نحیف او فرود می آورند. خانواده ای که او در آن متولد شد از نظر اقتصادی و مالی جز طبقه متوسط پائین جامعه بود اما متأسفانه از نظر فرهنگی و عاطفی به خصوص از جانب پدر در وضعیت مناسبی قرار نداشت بطوری که از لحظه تولد تا هم اکنون که او یک جوان ۲۹ ساله هست سایه شوم بی مهری و بی توجهی پدرش نسبت به او و مادرش و کل خانواده اش مانند خوره روح و جان او را می ساید.

مورد تمسخر آنها قرار می گرفته است او حتی در اقوام همسالان خانواده گی خویش مورد تمسخر قرار می گرفته است. وی به دلیل اینکه صدایش نازک تر از همجنسانش بوده است و همچنین رفتارهای زنانه ای مانند پوشیدن لباسهای دخترانه و عروسک بازی از خود بروز می داده است در خانه مورد اذیت و آزار پدرش که مردی بسیار خشن و بی رحمی بوده قرار می گرفته است. پدرش هنگامی که این رفتارها را از او می دیده است با کمربند به او هجوم می آورده و او را مورد ضرب و شتم قرار می داده است و وی بخاطر دارد که چندین بار با جسمی داغ که روی آتش گذاشته بوده است وی را مورد آزار قرار می داده است که به حساب خودش او دست از این رفتارهای زنانه بردارد و همین فشارها، آزار و اذیت شدن ها به مرور زمان باعث شده بوده است که او تحت تاثیر این ترس ها دچار شب ادراری و تیک عصبی در صورتش شود همین امر خود باعث آزار و کتک زدن های مضاعف او شود بطوری که همین حالا که این مطالب را مطرح می کند تا مغز استخوانش از درد و رنج و استرس آن دوران وحشت آورد بسوزد

تقریباً از زمان کودکی و از زمانی که او به خاطر می آورد احساس عجیب و ناشناخته ای در وجودش روح و جسم او را آزار می داده است. او از همان ابتدای کودکی احساس تضاد و متفاوت بودن با سایر همجنسانش را در وجودش احساس می کرده است آنها رفتارهای خشن و مردانه از خود بروز می داده اند و او نمی توانسته مانند آنها باشد. آنها شمشیر بازی و بازی با اسلحه را دوست می داشتند اما او مامان بازی و خاله بازی را دوست می داشته است. دوستان دوره کودکی و دبستان او با یکدیگر کشتی می گرفته اند اما او به دلیل تفاوتی که با آنها داشته است نمی توانسته با آنها بازی کند و او با تمام وجود این تفاوت را احساس می کرده است. یک مسئله مهم و آزار دهنده ی دیگر که هم اکنون نیز باعث آزار او می شود این بوده است که او معمولاً رفتارهای ظریف و تقریباً زنانه ای را از خودش بروز می داده است. تن صدایش نیز ظریف تر از سایر همجنسانش بوده است و همین امر باعث می شده که دوستانش او را در جمع خودشان نپذیرند به او روی خوش نشان نمی داده اند او را در این تنهایی و غم بزرگ تنها بگذارند. معمولاً زمانی که با آنها روبرو می شده است

پدرش هنگامی که این رفتارها را از او می دیده است با کمر بند به او هجوم می آورده و او را مورد ضرب و شتم قرار می داده است و وی بخاطر دارد که چندین بار با جسمی داغ که روی آتش گذاشته بوده است وی را مورد آزار قرار می داده است

مطلب دیگری که از زمان کودکی و دبستانش به خاطر دارد این است که او به دلیل صدایش که نازک تر از بقیه همکلاسی هایش بوده است در مدرسه برای درس پاسخ دادن داوطلب نمی شده و همین امر باعث می شده است که اکثر معلم هایش تصور کنند که او دانش آموز تنبلی هست در صورتی که جبر زمانه و ظلم طبیعت باعث این همه ظلمهایی که در حق او از طرف خانواده، دوستان، اقوام و دولت شده می باشد. او در دوران کودکی به دلیل همین مسائل حتی یک بار هم تجربه بازی کردن با سایر همسالانش را به خاطر نمی آورد و مجموعه همین عوامل باعث شده بوده است که او اکثر اوقات زندگی را در خانه و در انزوا و تنهایی بگذراند و افسردگی که هم اکنون نیز مانند سایه شومی بر زندگی سایه افکنده است از همان دوران آغاز شده است. دوران کودکی او به همین روال سپری شد تا به دوران نوجوانی رسید و در این دوران نیز او اندکی تمایل پیدا کرده بوده است تا بیشتر به ظاهرش توجه کند مثلاً موهایش را به مد آرایش کند و از کرم استفاده کند و شلوار جین تنگ و پیراهن های رنگارنگ تر بپوشد که این امر نیز به دلیل مذهبی و سنتی بودن خانواده اش باعث سرزنشها و

حتی کتکهای بیشتر آنها شده بوده است. در همین دوران بوده است که مصیبت دیگری بر قلب و روح او وارد شده است و آن مبتلا شدنش به بیماری دیابت یا مرض قند بوده است و این مصیبت نیز مانند همجنسگرایی و تن و روح او را تا مغز استخوانش بسوزاند و باعث شود که او تا لحظه ای که زنده است بار دو مصیبت بزرگ را بر شانه هایش یدک بکشد این بیماری نیز به نوبه خود افسردگی او را حادتر کرده است. در همین دوران بوده است که به دلیل رسیدن او به سن بلوغ فشارهای روحی و جسمی بیشتری را در وجودش احساس کند. او بر خلاف دوستان و همجنسان خود هیچ تمایلی به جنس مخالفش را نداشته است و هر روز در شعله عشق دوستان و همکلاسی هایش که مرتباً آنها را می دیده است بسوزد. آن چیزی که باعث می شده است که او تا اعماق وجودش بسوزد این بوده که او این احساس و طلب جنسی اش را باید پنهان می کرده است و حتی با یک نفر هم نمی توانسته در میان بگذارد چون که اگر این احساسش را به دوستان خود بیان می کرده است باعث می شده که آنها او را مسخره کنند و باعث اذیت و آزارش بشوند و طبعاً احتمال رسیدن این موضوع به گوش مسئولان مدرسه و خانواده او بوده است که این خود یک مصیبت بزرگ دیگری برای او بوده است و همین اتفاق در دوران دانشگاه برای او افتاده است و باعث انصراف او از دانشگاه شده که در ادامه همین مطالب مطرح می کنم.

اتاقیهایش از هر نظر تفاوت داشته است او رفتارش ظریف و زنانه بوده و میل و گرایش شدیدی به هم اتاقیهایش و بقیه دانشجویهای پسر داشته است. او هر چقدر سعی در خود سانسوری خودش داشته باز هم همکلاسی هایش و هم اتاقی هایش متوجه همجنسگرایی او می شوند و مشکلات او آغاز می شود به طوری که زمانی که او وارد دانشگاه می شده است متوجه نگاه های همراه با حقارت و تحقیر همکلاسی هایش می شده است و چون که قیافه و رفتارش با بقیه دانشجویها متفاوت بوده کم کم مورد اذیت و آزار بچه های بسیج و انجمن اسلامی دانشگاه قرار می گیرد. آنها مرتباً او را از کلاس خارج می کردند و به دفتر انجمن اسلامی می بردن و با مطرح کردن سئوال های بی ربط ساعت ها وقت او را تلف می کرده اند.

دوران دبیرستان او با درد و رنجی که هم از همجنسگرایی و هم از بیماری دیابتش می کشیده سپری شده است تا او در کنکور ورودی دانشگاهها شرکت می کند و با رنج و زحمت فراوان در کنکور در رشته مهندسی صنایع قبول می شود و فکر می کند که با قبول شدنش در دانشگاه یک تحول عظیمی در زندگی او ایجاد می شود اما فارغ از اینکه این مساله خود باعث یک مصیبت و یک فاجعه بزرگ دیگر که همه زندگی و شخصیت او را تحت تاثیر قرار می دهد در این دوره اتفاق می افتد. خلاصه او در رشته مهندسی صنایع در یک شهر دیگر قبول می شود و او باید در آن شهر در یک خانه دانشجویی اتاق اجاره می کرده است و با چند تن از دانشجوی های پسر دیگر هم خانه می شده است و این به نوبه خود آغاز درد و رنج بیشتری برای او می شده است چون که او با بقیه دانشجویها و هم

به طوری که او ترم دوم مشروط می شود و آنها همین را می خواستند. یک مسئله دیگر که او را بسیار رنج و آزار می داده است این بوده که زمانی که او وارد کلاس و سالن کنفرانس دانشگاه می شده است بعضی از دانشجویها به تحریک اعضای بسیج و انجمن اسلامی از کنار او بلند می شده اند و با او مانند یک بیمار جزامی رفتار می کرده اند و این مسئله تمام وجودش را تا مغز استخوان می سوزانده است. این وضعیت به همین روال ادامه داشته است بطوری که حتی در زمان انتخاب واحد نیز مسولان دانشگاه همکاری لازم برای انتخاب واحد با او انجام نمی داده اند. این فشارها و کارشکنی ها و اذیت و آزارها در سال ۱۳۸۰ به اوج خود می رسد و باعث می شود که او در همان سال در حالی که ۲ سال از تحصیلش را با همین رنجها گذرانده بوده است مجبور به انصراف از دانشگاه می شود و این یک مصیبت دیگر بوده است که بر قلب و روح رنجور او در ایران روا داشته شده بوده است.

بعد از این واقعه زمانی که او با افسردگی شدید به شهر خود مراجعه می کند در امتحانات ورودی بانک ملت که یک بانک دولتی در ایران می باشد نام نویسی می کند. او با رنج و مشقت فراوان و با درس خواندن بسیار در امتحانات ورودی این بانک قبول می شود و تمام مراحل ورودی این بانک را با موفقیت پشت سر می گذارد تا به مرحله امتحان عقیدتی و مذهبی اداره گزینش بانک ملت می رسد. خاطرنشان می کنم که در ایران تمام افرادی که می خواهند در ادارات و سازمانهای دولتی کار کنند باید از این سد ظالمانه بگذرند. مسول گزینش بانک که فردی بسیار مذهبی بوده است با تحقیقات محله ای که قبلا از همسایه های او انجام داده بوده است متوجه تفاوت ظاهری و رفتاری او با بقیه مردها و همجنسانش شده بوده است و با صحبت کردن با او متوجه صدای ظریف و رفتار زنانه او می شود و پی به همجنسگرا بودن او می برد و همین امر باعث می شود که پس از یک ماه بانک ملت به او اعلام کند که او در مراحل ورودی بانک رد شده است در عین حالی که او می دانسته است که تنها عامل مردود کردنش همین تفاوت ظاهری و ذاتی او با بقیه بوده است و در کل تنها عاملی که بانک ملت او را نپذیرفته است همجنسگرا بودنش بوده است و این ظلم نیز یک مصیبت دیگر بوده است که جان و روح او را می سوزاند و مدتها او به دلیل این ظلم عظیم از خانه بیرون نمی رود و افسردگیش حادتر می شود.

اما چونکه او نیز مانند هر انسان دیگری در هر جای دنیا نیاز به کار و فعالیت اقتصادی برای گذراندن زندگی داشته است و نیز به دلیل فشارهای خانواده به کمک یکی از دوستانش در یک مغازه پوشاک فروشی شروع به کار می کند و تا آنجاییکه می تواند خود سانسوری کرده و سعی می کند کم تر صحبت کند و طوری رفتار کند تا صاحب مغازه که فردی بسیار مذهبی بوده است متوجه تفاوت او با سایر مردها نشود اما متاسفانه تلاش او بی ثمر می ماند و بعد از مدتی صاحب مغازه که متوجه می شود عذر او را می خواهد و این مساله به نوبه خود یک ضربه بزرگ دیگری بوده است که بر تار و پود وجود او فرود می آید. در این زمان بوده است که او از همه جا رانده شده بوده است.

زمانی که او وارد کلاس و سالن کنفرانس دانشگاه می شده است بعضی از دانشجویها به تحریک اعضای بسیج و انجمن اسلامی از کنار او بلند می شده اند و با او مانند یک بیمار جزامی رفتار می کرده اند و این مسئله تمام وجودش را تا مغز استخوان میسوزانده است

او کودکی خود را به یاد می آورد که با مشکلات و درد و رنج فراوان و احساس تضاد با دیگران و متفاوت بودنش با سایر همجنسانش بزرگ می شود در همین دوران بوده است که او به دلیل GAY بودنش مورد اذیت و آزار پدرش قرار می گیرد و همچنین مورد آزار دوستان و همکلاسیهایش قرار داشته بوده است تا اینکه در دانشگاه اینچنین با او برخورد می کنند و اجازه درس خواندن که یکی از بزرگترین علایقش در زندگی بوده است را به او نمی دهند و همچنین اجازه کار در بانک نیز که یکی دیگر از آرزوهایش بوده است را از او سلب می کنند و او را سر خورده تر می کنند و حتی اجازه کار در یک مغازه پوشاکی هم به او نمی دهند و از طرفی هم احساس سر بار بودن در خانواده و فشار بیماری دیابت نیز باعث افسردگی شدید او می شود در این زمان بوده است که او برای تسکین دادن به این همه درد و رنج خود که ناخواسته و خارج از اراده اش بر او تحمیل کرده بودند به مواد مخدر روی می آورد و این مساله خود باعث سوختن تمام وجودش در آتش درد و رنج و غم و غصه شده است. اکنون هم همه زندگی او از صبح تا شب در حسرت زندگی از دست



رفته اش در حال سوختن است. او مرتباً از خودش سوال می کند که مگر من چه گناهی مرتکب شده بوده ام که این گونه به خاطر گناهی که نکرده ام باید مجازات بشوم مگر همجنسگرا به دنیا آمدن من دست خودم بوده است. من که در زندگی آزارم حتی به یک مورچه هم نرسیده است چرا این گونه باید مورد آزار و اذیت دیگران در ایران قرار بگیرم. او خود می گوید که از کودکی سعی می کرده است که حق هیچکس را پایمال نکند و اکنون نمی داند چرا اینگونه تمام حق و حقوق انسانی او را ضایع می کنند. او از کودکی از هر مرحله از زندگیش که می گذشته است به امید بهتر شدن وضعیت زندگیش بوده غافل از اینکه در ایران از هر گونه پیشرفت او جلوگیری می کنند. او مشکلات بیماری دیابت و همجنسگرا بودنش را با درد و رنج فراوان و به سختی به دوش می کشد و اطرافیان او به جای اینکه در مورد این دو مصیبت به او یاری رسانند درد و رنج او را افزایش داده اند. به همین ترتیب زندگی او روز به روز سخت تر می شده است و هیچ کس در ایران نبوده است که به او کمک کند تا در این مصیبت ها که بر او وارد شده بوده است غرق نشود تا در تنهایی و درد و رنج و اعتیادی که ناخواسته بر او تحمیل شده است این گونه نسوزد. او مرتباً از خودش سوال می کند که آیا این انسانهایی که این همه ظلم و ستم در حق او کرده اند و باعث شده اند که او دچار اعتیاد شود خود هیچ گناهی در زندگی انجام نداده اند و خود از هر گونه خطایی میرا هستند نه اینکه او اصلاً خطایی مرتکب نشده است و واقعا او که در همجنسگرا به دنیا آمدنش هیچ دخالتی نداشته است پس چرا این همه حق و حقوق او را در ایران پایمال می کنند.

هم اکنون او در وضعیتی قرار دارد که به دلیل افسردگی و استرس زیاد دچار افزایش فشار خون شده است و به همین دلیل روزی ۱۵ عدد قرص ضدافسردگی و استرس می خورد. او هم اکنون خانه نشین شده است و افسوس دانشگاه و کار در بانک و همه حقوقی که از او سلب شده است را می خورد. او با وجود اینکه می داند به دلیل بیماری دیابتش باید بیشتر به خودش توجه کند و مراقب سلامتییش باشد اما مرتباً از مواد مخدر و سیگار استفاده می کند تا شاید اندکی از

درد و رنج اش کاهش پیدا کند. او واقعا به هردری زده است تا بلکه یک شغل برای خودش پیدا کند و به این وضعیت دچار نشود نتوانسته است کاری از پیش ببرد چونکه همه درها را در ایران بر روی او بسته اند. او مطمئن هست که اگر در ایران جلو هر نوع پیشرفتش را نگرفته بودند و اجازه درس خواندن، کار کردن و ابراز وجود و بیان احساس جنسی اش که همین همجنسگرا بودنش بوده است را به او داده بودند هرگز درگیر مواد مخدر نمی شده است. او در ایران حتی نمی توانسته است احساس جنسی اش را با کسی در میان بگذارد چه رسد به اینکه بخواهد این احساس اصیل را ارضا کند. او هر شب قبل از خواب آرزو می کند که صبح از خواب بیدار نشود اما صبحها با حسرتی مرگبار از خواب بلند می شود و نمی داند که امروز را با چه امید و انگیزه ای به شب برساند. او هر روز شاهد سوختن خود و مادرش در اندوه این مصیبت بزرگ می باشد چون که او نیز یک مادر است و عواطف مادری اش به او اجازه نمی دهد که نسبت به مشکلات فرزندش بی تفاوت باشد. او در حال حاضر احساس می کند که دیگر قلبش توان تحمل این همه مصائب و مشکلات را ندارد تمام وجود او در گردابی از تنهایی و مشکلاتش در حال غرق شدن می باشد. او از کودکی حتی از دود سیگار هم متنفر بوده است اما در ایران چنان با او رفتار کرده اند و تمام آرزوهای او را به یاس و ناامیدی تبدیل کرده اند و تمام پلهای پیشرفت را بر سر راه او خراب کرده اند که هم اکنون او تنها با مواد مخدر آلام خویش را آرام می کند و گرنه او را چکار با مواد

در این زمان بوده است که او برای تسکین دادن به این همه درد و رنج خود که ناخواسته و خارج از اراده اش بر او تحمیل کرده بودند به مواد مخدر روی می آورد و این مساله خود باعث سوختن تمام وجودش در آتش درد و رنج و غم و غصه شده است

مخدر. او دائماً" از خود سؤال می کند که مگر من یک انسان نیستم و نباید از تمام مواهب زندگی استفاده کنم. آیا او نباید مانند سایر انسانها درس بخواند و کاری را که دوست دارد انجام دهد و احساس جنسی و عاطفیش را بیان کند و همه مردم به چشم یک انسان به او نگاه کنند. آیا او باید خودکشی می کرده است تا همه بفهمند که او مشکلات زیادی دارد مگر نه اینکه او هم اکنون دارد خودکشی تدریجی می کند. او به دلیل این فشارهایی که مطرح کردم مرتباً دچار تشنج و افتادن قند خون می شود و روزبروز هم افسردگی اش حادثر می شود. هم اکنون هم جسم او و هم روح او در رنج و عذاب بسیار به سر می برد او آرزو دارد که اگر یک روز هم از زندگیش باقی مانده باشد از این زندگی نکیت باری که در ایران برای او ساخته اند نجات پیدا کند.

او هم اکنون از تمام انسانهای آزاده که در هر کجای جهان هستند و این مطالب را می خوانند درخواست کمک می کند و از آنها استدعا می کند بخاطر همه ارزش های گرانبهای انسانی دست او را که ظلم و ستم فراوان در ایران بر او وارد شده است را بفشارند و او را از این افسردگی و فلاکت تحمیلی نجات دهند. در پایان با این جمله از صحبتهای خود او مطالبیم را به پایان می رسانم:

ای کاش می توانستم تمام قطرات خونم را قطره قطره بگیرم تا باورم دارند

و او کسی جز خود نویسنده نمی باشد.



گزارشی در مورد اعدام های مشهد

صبا راوی - نماینده سازمان در هلند



روزنامه نگار بریتانیایی که برای حقوق بشر و همجنسگرایان فعالیت می کند در هشتم فوریه در پارلمان اروپا در محل Place Martyrdom گزارش ویژه خود را تقدیم نمود. این یک تحقیق جامع در مورد دو فرد به نام های اصغری و مرهونی که به دلیل همجنسگرایی در جولای ۲۰۰۵ در مشهد اعدام شدند می باشد. طبق گزارش رژیم ایران آن ها به این دلیل اعدام شدند که به یک کودک ۱۳ ساله تجاوز کرده اند. این یک دروغ محض است زیرا تحقیقات انجام شده بیان گر این دروغ رژیم ایران می باشد. این دو شخص عاشق یکدیگر بودند و صرفا به خاطر رابطه همجنسگرایانه شان اعدام شدند.

به دلیل فشارهایی که سازمان همجنسگرایان هلند COC و طومارهای اعتراضی و شب زنده داری هایی که برای ادای احترام به این دو نوجوان همجنسگرای اعدام شده انجام شد دولت هلند بازپس فرستادن کلیه همجنسگرایان ایرانی را موقتا به تعلیق در آورد اما با در دست داشتن این گزارش باز پس فرستادن همجنسگرایان به ایران می بایست به طور کامل متوقف گردد و نه تنها در هلند بلکه در همه جای اروپا باید به این مهم توجه نمایند.

به همین دلیل این گزارش تقدیم سفیر بخش حقوق بشر هلند آقای کلرک و پارلمان و دولت های اروپایی خواهد شد و در این راستا در هشتم فوریه یک نتیجه گیری کلی در ارتباط با تحت تعقیب قرار گرفتن همجنسگرایان در ایران و قطع ارتباط اروپا با ایران اتخاذ گردید.

به نظر آقای فرانک فان دالن رئیس سازمان همجنسگرایان هلند کشورهای اروپایی نباید با یک کشور شیطنانی مثل ایران که همجنسگرایان را شکنجه و اعدام می کند ارتباط داشته باشید. تا به حال سی هزار امضا برای حمایت از همجنسگرایان ایرانی جمع آوری شده است پناهجویان همجنسگرای ایرانی منتظر گزارش سفارت هلند در رابطه با تحقیق در مورد اعدام ها هستند اما با تقدیم این گزارش که آقای سیمون فوربس آن را انجام داده است باید این پناهجویان از این انتظار در بیایند و مطمئن شوند که هیچ وقت به کشور هوموفوبیای ایران برگردانده نخواهند شد.



سازمان همجنسگرایان ایرانی PGLO و دفتر نمایندگی آن در هلند همانند گذشته تمام تلاش و همکاری خود را با COC و آقای سیمون فوربس انجام خواهد داد و تلاش خواهد نمود تا هر چه زودتر حق پناهندگی شامل حال پناهجویان همجنسگرای ایرانی در هلند و دیگر کشورهای اروپایی گردد. شایان ذکر است که سازمان همجنسگرایان ایرانی کمپینی را در ماه های آینده برای دفاع از پناهجویان همجنسگرا راه اندازی خواهد نمود.

سیری در روند پناهندگی و پناهجویان

آرشام پارسی - دبیر کمیسیون حقوق بشر
سازمان همجنسگرایان ایرانی



پناهنده و یا پناهجو بودن آسان نیست. روزانه حداقل یک ایمیل به دفتر حقوقی سازمان ارسال می گردد که از وضعیت ایران و موقعیت خود به دلیل همجنسگرا بودنشان شاکی بوده و خواستار اطلاعاتی در مورد نحوه خروج از کشور و درخواست پناهندگی می باشند. همواره به این دوستان در ابتدای امر توصیه می شود که به پیش شماره ۸ - ۵ و ضمیمه آن در نشریه چراغ مراجعه کرده و با دقت آن مطالب را مطالعه نمایند اما در این شماره اطلاعات کامل تری را در اختیار دوستان قرار می دهیم و امیدواریم که پاسخ قسمت عمده سوالات خود را دریافت نمایند.

نکته مهم قابل ذکر این است که سازمان همجنسگرایان ایرانی هیچ گونه تعهدی در قبال پذیرش درخواست پناهندگی و مراحل خروج از کشور و اسکان و ... در کشورهای پناهنده پذیر ندارد و تمامی سعی و تلاش خود را می نماید تا این روند به خوبی انجام پذیرد. این اقدامات عبارتند از تحقیق و بررسی همجنسگرا، دوجنسگرا و یا دوجنسگونه بودن افراد برای صدور تاییدیه و ارسال

به مقامات تصمیم گیرنده در ارتباط آن پرونده و همچنین تماس های متعدد با وکلای قانونی و یا سازمان های موثر در روند پناهنده پذیری و همچنین انتشار مشکلات و مسایل مربوط به این فرد در سطح بین المللی و درخواست حمایت های مردمی.

همانطور که بارها و بارها اشاره شده است کشورهای پناهنده پذیر تنها به شرطی درخواست پناهندگی فرد را قبول می کنند که در کشور خود به دلیل گرایش جنسی و رفتارهای جنسی خود تحت شکنجه و آزار بوده و جانس در خطر باشد. بدیهی است که صرفا به دلیل همجنسگرا بودن قوانین پناهندگی شامل حال فرد نمی شود و همچنین چنانچه به دلایل مختلف دیگر اعم از مشکلات دانشگاهی و سیاسی و ... از کشور خارج شود نمی تواند از همجنسگرا بودن خود برای درخواست پناهندگی استفاده نماید چون دلیل خروج آنها از کشور ارتباطی با رفتارهای جنسی فرد نداشته و عوامل دیگری در این امر دخیل بوده اند.

برای درخواست پناهندگی از هر کشوری حتما و حتما می بایست در خاک آن کشور خود را معرفی نموده و درخواست حمایت نمائید به عنوان مثال نمی توانید در کشور پاکستان از دولت امریکا درخواست پناهندگی نمائید. برای ورود به کشورهای اروپایی و امریکایی داشتن ویزا الزامی است و پس از ورود می توانید درخواست خود را ارائه نمائید. در صورت ورود غیر قانونی به کشور نیز می توانید درخواست خود را اعلام کرده که در این مورد رای و نظر وکیل قانونی شما بسیار حائز اهمیت است.

تنها در صورتی می توان درخواست پناهندگی کشوری را در خروج از خاک آن کشور داد که پناهنده سازمان ملل باشید. دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) در کشورهای مختلف روند پناهندگی پناهجویان را مورد بررسی قرار می دهد و در صورتی که بر طبق کنوانسیون ۱۹۵۱ شرایط لازم را داشتند آنها را به عنوان پناهنده معرفی نموده و به کشورهای پناهنده پذیر می فرستند. نکته مهمی که در این روند وجود دارد این است که پناهجو می بایست از کشور خود به کشور دوم متواری شده و در کشور دوم خود را به سازمان مل معرفی نماید و پس از آن در صورت قبولی در سازمان ملل به کشور سوم انتقال یابد. به عنوان مثال شخصی که از ایران متواری شده و به ترکیه می رود می بایست خود را به دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در انکارا معرفی کند اما اگر از ترکیه به سوریه

مراجعه نماید دیگر نمی تواند از سازمان ملل یاری بخواهد چون سوریه در اصل کشور سوم آن می شود و از روند سازمان ملل خارج است. متأسفانه برخی از دوستان به این امر توجه نمی کنند و مشکلات زیادی در روند پناهنده پذیری آن ها به وجود می آید.

چارت کلی پناهنده پذیری در کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل به صورت زیر می باشد (این روند مربوط به دفتر ترکیه می باشد و ممکن است در دیگر کشورها با تغییراتی جزئی انجام پذیرد):

پس از ورود به ترکیه بایستی کمتر از مدت ده روز خود را به پلیس ترکیه معرفی نموده و درخواست پناهندگی نمایید. برای پذیرفته شدن در اداره پلیس حتما معرفی نامه دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل الزامی است و در غیر این صورت با درخواست شما موافقت نخواهد شد بنابراین در طول این ده روز باید به سازمان ملل مراجعه و پس از معرفی موفق به دریافت معرفی نامه پلیس شوید تا بتوانید در اداره پلیس ترکیه درخواست پناهندگی کرده و اقامت موقت بگیرید. چنانچه به صورت قانونی وارد خاک ترکیه شده باشید می توانید شهر اقامت خود را انتخاب نمایید. (سه شهر بزرگ استانبول، انکارا و ازمیر به دلیل جمعیت ساکن، پناهندگان را نمی پذیرد) اما اگر به صورت غیر قانونی وارد ترکیه شده باشید شما را به یکی از شهرهای مرزی ترکیه انتقال می دهند تا روند پناهجویی شما مورد بررسی قرار گیرند و شرایط بسیار سخت تری نسبت به ورود قانونی برای آنان حکمفرماست.



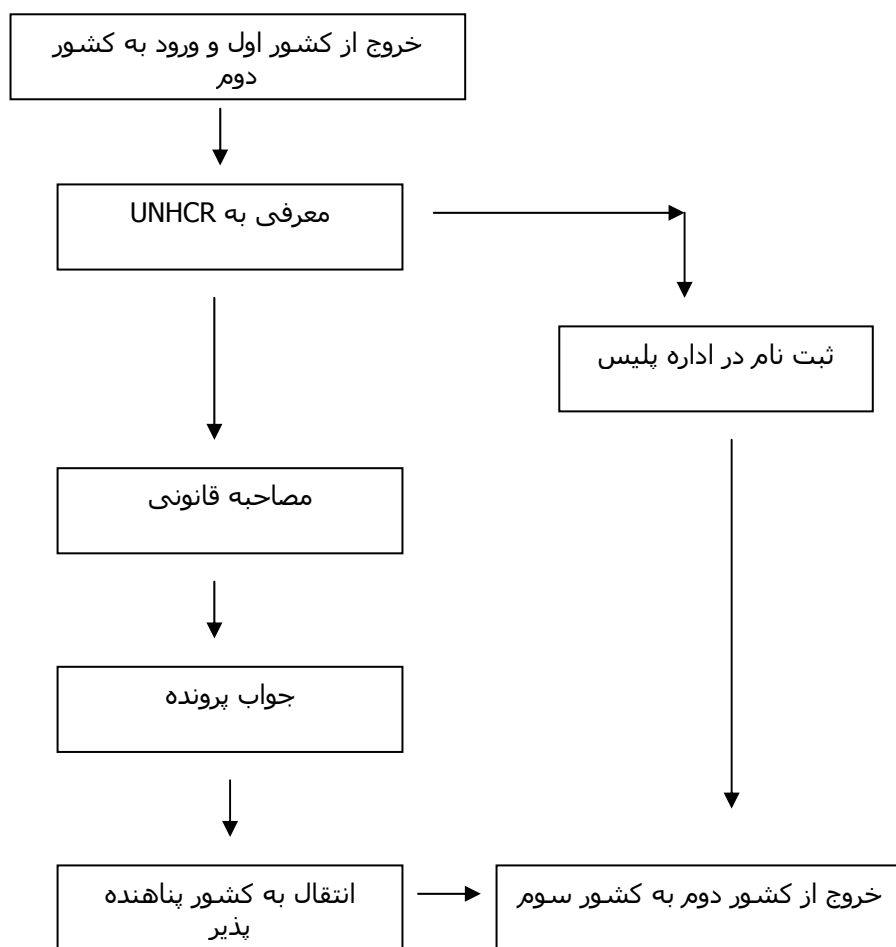
پس از ورود به UNHCR مصاحبه ای مقدماتی از شما بعمل می آید و دلایل خروج و اتفاقاتی که شما را مجبور به فرار از کشور نموده را مورد سوال قرار می دهند و در صورتیکه شامل قوانین اولیه پذیرش پناهجو باشید زمان مصاحبه با افسر متصدی قانونی سازمان ملل برای شما تعیین می گردد و می بایست با برگه معرفی نامه ای که برای اداره پلیس صادر می شود به شهر محل اقامت موقت در ترکیه رفته و منتظر انجام روند قانونی خود باشید. زمان این مصاحبه بسته به شرایط سازمان ملل داشته و از یک هفته تا چندین ماه متغیر است.

در شهر محل اقامت بعد از مراجعه به پلیس و ثبت نام در اداره پلیس می بایست هزینه اقامت و صدور کارت شناسایی را بپردازید که تقریباً حدود ۳۰۰ دلار می باشد. سازمان ملل در حال حاضر امکان ارائه مسکن و امکانات زندگی را ندارد و خود پناهجو موظف است که نسبت به این موارد اقدام نماید. به طور متوسط در اکثر شهرهای ترکیه منازل به صورت سالیانه کرایه داده می شود و به صورت پیش پرداخت است که به صورت میانگین در حدود ۱۵۰۰ تا ۲۵۰۰ دلار برای یکسال می باشد. البته برای سرشکن نمودن این هزینه ها معمولاً پناهجویان به صورت شراکتی زندگی کرده و به اصطلاح همخانه می شوند. هزینه های متفرقه شامل آب، برق، سوخت و خوراک به صورت میانگین حد پایین برای هر نفر تقریباً ۱۰۰ الی ۲۰۰ دلار در ماه می باشد. شایان ذکر است که در صورت قبولی پرونده در سازمان ملل در صورتی که در مصاحبه ویژه مالی نیز قبول شوید سازمان ملل به صورت ماهیانه یک مقدار کمک هزینه پرداخت می نماید اما این کمک مالی یک حق نیست و تنها در صورت دارا بودن شرایط پرداخت خواهد شد.

مرحله بعدی مصاحبه قانونی می باشد که تنها فرصتی است که پناهجو می تواند دلایل فرار و درخواست پناهجویی خود را شرح داده و به سوالات افسر قانونی خود پاسخ گوید و بعد از آن پرونده شخص به مرحله بررسی و نتیجه گیری می رود که باز مدت زمان خاصی را بایستی منتظر بماند. این مدت زمان مشخص نیست و به مسول پرونده و هیئت بررسی کننده سازمان ملل بستگی دارد و چنانچه سازمان ملل تشخیص دهد که شخص دارای شرایط پناهدگی می باشد او را به عنوان پناهنده اعلام کرده و پرونده به مرحله جایگزینی وارد می شود و به کشوری که با موقعیت او مناسب باشد ارائه می گردد.

کشورهایی که در حال حاضر از دفتر کمیسریای عالی پناهندگان در انکارا پناهنده می پذیرند شامل امریکا، کانادا، استرالیا، فنلاند و سوئد می باشند اما این انتخاب توسط UNHCR انجام می شود به طوری که شرایط کشور و شرایط پناهنده در آن موثر هستند. در آخر متذکر می شویم که مدت زمان این روند مشخص نیست و ممکن است تا یک سال

نیز به طول انجامد. بنابراین همانطور که در ابتدا بیان شد تاکید می کنیم که پناهجویی و پناهندگی آسان نیست و شرایط سختی دارد و شامل حال تمام افراد نمی شود. امیداریم که توانسته باشیم اطلاعات مفید و مختصری را در اختیارتان قرار داده باشیم. سازمان همجنسگرایان ایرانی و دفتر حقوقی آن تمام تلاش خود را برای دفاع از حق پناهندگی و تلاش برای پذیرفته شدن پناهندگان و ارائه تصویری از وضعیت اقلیت های جنسیتی در ایران را خواهد نمود و در این راه همراه و یاور شما خواهد بود. چنانچه سوالات دیگری دارید می توانید با آدرس پست الکترونیکی hrc@pglo.org با ما مکاتبه نمایید. در زیر توجه شما را به شمایی از روند پناهندگی در سازمان ملل جلب می نمایم:



من هلیا پرند هستم. من آرشیو کامل مجله سکاف، نشریه چراغ، مجله ماها، ماهنامه دلکده و رادیو رها را دارم و می توانم برای شما ارسال کنم. شاید آن ها را داشته باشید اما این آگهی برای دوستانی هست که در ایران هستند و برخی از ایمیل ها را به دلیل فیلتر نمی توانند باز کنند. اگر مایل هستید به من ایمیل بزنید.

Helia.parand@gmail.com

من دگرجنسگرا هستم، ۲۵ ساله و متاهل هستم. اکثر دوستان این سوالات را از من می پرسند که من در اینجا پیشاپیش آنها را پاسخ دادم. منتظر ایمیل های شما هستم.

از رنجی که می بریم: چت روم ها (۲)

اشکان حسیان

وقتی حسابی بهش وب کم دادی و جلوش رقصیدی هنوز روزت شب نشده می بینی یکی در میزنه میری دم در میبینی پستیچی به نامه آورده! نامه رو وا می کنی می بینی او! از مایکل جکسونه! برات دعوتنامه داده که بابا تو رو خدا جون هر کی دوست داری زودتر خودتو برسون! من سی ساله می خونم و می رقصم هیچ دلکمی به خوبی تو ندیدم! بیا عضو گروه رقص من شو! بیا اینم گرین کارت آمریکا! اینم بلیط هواپیما! اینم چک پیش پرداخت! اصلاً خودم میام فرودگاه استقبال! تو تا حالا کجا بودی! یا می بینی پستیچی جون به نامه آورده از استیون اسپیلبرگ که بابا بپر! بدو! اصلاً آب دستته بذار زمین و منو دریاب که من می خوام فیلم "با گرگها می رقصد ۲" رو بسازم فقط تو رو کم دارم! هر ثانیه ای که تو نباشی من ۱۰۰۰۰۰۰ \$ ضرر می کنم.

بعد یا بهت میگه تایپ من نیستی. یا میگه خوشکلی اما ژولی پولی هستی اصلاً نمیگه بابا عکس به اون خوشکلیت رو دیدم، نمیگه الان ساعت چنده ها، نمیگه بابا نصف شبه، بابا سر صبحه، تازه تو از خواب بیدار شدی، اینا رو نمیگه ها، فقط بهونه میگیره. بهت میگه چرا شونه نکردی؟ چرا کت شلوار نبوشیدی؟ چرا کراوات نزدی که من ببینمت؟ چرا عطر نزدی؟ چرا ریش داری؟ چرا اصلاح نکردی؟ حالا ریش نداریا! ولی کلید کرده همش گیر میده. یا میگه خوشگل خوشگل که نیستی ولی ای، قابل تحملی! یا میگه نه! من ابرو کمون می خوام! من فرشته می خوام! میگه چرا اخم کردی؟ بد اخلاق! چرا نمی خندی؟ حالا اگه بخندی میگه آهای خوش خنده! کم دیوونه نیستیا! من اینجوری می خواستم تو اون جور هستی. من ال می خواستم تو بل هستی. لاغر باشی میگه فنتول، مرغ عشق، جوجه، زی زی، عدس، دم باریک، چاق باشی میگه گردو، بشکه، سینی، کلوچه، سیب زمینی. عینک داشته باشی میگه دکتر، مهندس، پروفیسور، سبزی پلو، چهار چشم، این چندتاس؟

ازش می پرسی دنبال چی هستی؟ یا میگه پارتتر. ها اییی پارتتر که گفتی یعنی چه؟ میگه دوست. ها اییی دوست که گفتی یعنی چه؟ میگه همراه. ها اییی همراه که گفتی یعنی چه؟ میگه همدم. ها اییی همدم که گفتی یعنی چه؟ میگه همسر. ها اییی همسر که گفتی یعنی چه؟ میگه شوهر. ها اییی شوهر که گفتی یعنی چه؟ میگه عشق. ها اییی عشق که گفتی یعنی چه؟ میگه ماشین، یعنی موبایل، یعنی خونه، یعنی سکس، یعنی قرمه

I'm chatting only with you
www.gangineh.com



سبزی. یعنی برو بمیر. بیا رُستو بکشم، بیا جرت بدم، بیا بی آبروت کنم، بیا باباتو در بیارم، بیا دهننتو صاف کنم، بیا همه عالمو رو سرت خراب کنم، بیا سرتو بذار لب جوب من گوش تا گوش ببرم. بیا عین من جنده بشو. بیا بیا که دلم خیلی برات تنگه.

یا میگه دنبال bf هستم. Bf من باید خونه داشته باشه، ماشین داشته باشه، موبایل داشته باشه، موبایلشم از این تالیاها نباشه، کار خوب داشته باشه، ویلا داشته باشه، قد بلند باشه، خوشگل باشه، خوش تیپ باشه، large size باشه، رئیس جمهور آمریکا باشه، هواپیمای اختصاصی داشته باشه، سالی یه بار منو بتونه با فضایی دیسکاور بیرون بیرون فضایی، هفته ای ده روز بتونه کنار من بخوابه، ۲۴ ساعته با تلفن با من در تماس باشه، هیچ تصمیمی رو بدون من نگیره، میخوام عینه خودم باشه! بخواب بابا لاهاف یخ کرد.

یا بهت میگه دنبال سکس هستم. یعنی خیالت راحت، یا با زخم دعوا شده یا gf ام فخر کرده، یا bf ام رفته مسافرت، یا منو bf ام خسته شدیم از هم، یا سایز bf ام کوچیکه دنبال دسته بیلی دسته کلنگی تیری برجی یه چیزی تو این مایه ها می گردم. آی جنده.

میپرسه بدنسازی؟ بدنت توپه؟ بگی نه قهر میکنه. یه گوریل می خواد. باید مدال جهانی هم داشته باشی. یکی رو می خواد که بدنش بیست باشه. براش مهم نیست اخلاقش چیه. براش فرق نمی کنه طرف چه اعتقاداتی داره. براش مهم نیست طرف چه علائقی داره. فقط بدنش خوب باشه. ازش بپرسی آهنگ چی گوش میدی ۱۰۰٪ میگه خارجی. حالا اصلاً یک کلمش هم نمی فهمه ها اما اینا پزه باید بده. میپرسی خوب حالا خارجی چی؟ می گه هاردا!! راک. میپرسی مثلاً کی؟ میگه محمد التون جون، اکبر جکسون، آلفرد هیچکاک. میگی خوب ایرانی کیا؟ میگه شریعتی، حافظ، حاتمی کیا از اینا!

هستیم گوسفندتونو پیدا کردیم زودی بیاین ببینین خودتون! در حالا هی قسم آیه که بابا به پیر به پیغمبر به مولا من اصلاً ماکسیما ندارم ما اصلاً دسته چک ندارم، من تو عمرم به دونه گوسفندم نداشتم چه برسه به یه گله، من اصلاً فامیلم میرفندرسی نیست. میگه آه آه آه حالم بهم میخوره از هر چی آدم مذهبییه هی پیغمبر و مولا میکنه. خاک بر سرت که انقدر خری. انقدر بچه ای که هنوز دنیا رو سیاه و سفید می بینی. یا می بینی یکی از عبدل آباد زنگ زده سلام و احوال پرسه میکنه میگه یه کاری داشتم همچین یه بیست سی سالی میشه اومدم اینجا و گرنه باور کن من تهرونیما، من تهران رو یه بارم ول نکردم. من تو خود تهران زندگی میکنم. این کاره اگه تموم بشه میام. یا میگه دانشجو بودم اومدم اینجا. یا میگه من صبحونه اینجا می خورم شام تهرون. خلاصه بدون همه جای ایران سرای آقاس.

بهت میگه تلفن بده. موبایل رو میگه ها. بگی موبایل ندارم، میگه بای. بابا آخه این کارا یعنی چی؟ یعنی اگه موبایل نداشته باشی نباید دنبال کسی بگردی. آخه طرف ناز داره، شدید. تلفن خونه رو هم اگه بهش بدی زنگ نمی زنه، میگه خجالت کشیدم تازه اگه پیداش کنی. یا میبینی یه دختره زنگ میزنه با عشوه بهت میگه اشکان! یکم محکم جوابشو بدی یه بهونه جور میکنه قطع میکنه. بابا آخه تو کی بودی؟ من کی به تو تلفن دادم که حالا قطع میکنی؟ اصلاً کی شماره منو به تو داده؟ میپرسی به یه جایی که اگه به یه نفر دیگه تلفن بدی میگه ||||| چقدر تلفنت آشناس!! حالا بیا و درستش کن. نصف دنیا شماره تلفنتو دارن. یا میبینی یکی زنگ میزنه بهت میگه آقا این ماکسیما رو شما آگهی کردین واسه فروش؟ آقای میرفندرسی این چکی که کشیدین برگشت خورده!! منم الان بانکم باید بیای تکلیفمو روشن کنی. آقا! از کلانتری روستای برره

هی اصرار پشت اصرار که موبایل بده. موبایل بهش میدی. می بینی زنگ نزد. بعد از عمری براش off line میداری که بابا چرا زنگ نمی زنی. میگه آره تلفنتو دادی اما اسمتو نگفتی. اسمتم میگی میبینی زنگ نزد. باز off میداری که بابا چرا زنگ نمی زنی؟ میگه فامیلمتو نگفتی. فامیلمت میگی. باز زنگ نمی زنه. باز off میداری که بابا چرا اینجوری میکنی؟ میگه هنوز نمیشناسمت!! حالا آقا با نصف تهرون خوابیده ها به تو تلفن نمی زنه. بهش off میدی که خستم کردی، دیوونم کردی، روانی شدم. میگه ما نسبت به هم هیچ تعهدی نداریم! ما اصلاً همو نمیشناسیم. بیخود دل به من بستنی. من خیلی آدم احساساتی هستم خیلی هم مهربونم ولی سرم زیاد شیره مالیدن، به تو اعتماد ندارم، آدمای الکی زیاد دیدم. بای. به همین سادگی. بابا این همه تلفن دادم این همه اسم فامیل آدرس شماره پلاک اون وقت میگی ما نسبت به هم هیچ تعهدی نداریم. خیلی بی معرفتی خرمگس، خیلی. یا میگه ||| تلفن بزمن که شماره خونمون رو بفهمی. میگی خوب از تلفن عمومی زنگ بزنی. میگه اووووه کی میره این همه راهو. گشاد.

بالاخره موفق میشی با شاهزاده تلفنی صحبت کنی. میگه بین من توپولما، من خوشگلما، من سفیدما، من همه جام با هم توپوله، من ته ریش میذارما، من اگه ته ریشمو بزمن خیلی بچه به نظر میاما، من، قربونت برم، دیروز آلمان بودم، همین امروز صبح داشتم از تو هواپیما باهات چت میکردم، دیگه از نظر خانوادگی از ما بالاتر نیست، دیگه از ماها آدمتر نیست، ما تابستونا میریم خانوادگی کره ماه تفریح، من موهامو تیفوسی میزنم، میدونی مدل تیفوسی چه ریختیه؟ اما تازگی موهامو کوتاه کردم، همش یه سانت، موهام عینه موهای جنیفر لویز بود، به همون بلندی، اما الان که یه سانت کوتاه شده، شده مدل پیر لوییچی کولینایی! شما لباساتو از کجا میخری؟ مارک شلوارت چیه؟ چه ادوکلنی میزنی؟ لباستو چند خریدی؟ شورتتو از کجا دزدیدی؟ چند وقت به چند وقت میری خرید؟ ببخشید الان گرمون گشنس باید برم

بهش غذا بدم حالا بعداً شما وقتی من از خواب بلند شدم تماس بگیر. یا بهت میگه صدات خیلی کلفتته بهت نمیداد سنت این باشه، یا میگه بسیجی هستی، مال کدوم محلی؟ شاید هم مسجدی باشیم. یا بهت میگه تو خیلی خوبی، خیلی ماهی، خیلی گلی و ... هی زنگ میزنه بهت که اشکان دلت برام تنگ شده بود؟ میگی عجب جیگریه این، بابا! بعد دقیقاً فرداش سرد میشه. دیگه براش قدیمی شدی. دیگه براش جذابیت نداری. دپروز سه ساعت تمام باهات حرف میزد الان تحمل دو دقیقه رو هم نداره. دپروز همه چیزت براش فشننگ بود امروز همه چیزت براش زشته. سریع به بهونه جور میکنه باهات قهر میکنه. عین به دستمال دهنشو باهات پاک میکنه میندازت دور. اگه اون بهت تلفن داد، یا بهت برخوردی باهات میکنه احساس حقارت میکنی. میگه شما؟ هزارتا نشونه میدی که بابا من زیرگولو ام. نمیشناسه. حالا دروغ میگه ها. خودشو زده به اون راه. میدونی چرا؟ چون کمبود داره. روانیه. از مردم آزاری لذت میبره. هیچ کس داخل آدمشم نمیدونه، همه ازش فرارین، هیچ نقطه مثبتی نداره، از همه کس رونده و از همه جا مونده شده داره خودشو خالی میکنه. اینجوری احساس بزرگی میکنه. از بی محلی به مردم. میدونی چرا؟ چون تا وقتی بی محلی میکنه جذابیت داره اما همین که بشناسنش و دو کلمه حرف بزنه همه میفهمن که هیچ هنر و ادب و شخصیتی نداره.

یا همه خونوادش میدونن آقا گی تشریف دارن. هر وقت تو زنگ بزنی همه اهل خونه فداکار میشن. اصلاً اجازه نمیدن شازده گوشو و داره. یا شایدم خودش delay (تأخیر) داره تا بیاد و داره شب میشه اونا زحمتشو میکشن. خلاصه همین که گوشو و میدارن یا میگن نیست یا میگن خوابه، یا میگن گوشی دستت. گوشو میدارن که آقا و داره یا برن صداس کنن. تلفن قطع میشه. بعد دیگه تا شبم اگه تلفنشونو بگیری جواب نمیدن. یا گوشو و میدارن شروع میکنن به بد و بیراه گفتن به تو. میدونی چرا؟ چون رفته با افتخار تو خونه و فامیل و در و همسایه جار زده که من گی هستم. حالا هر کی بهش زنگ بزنی اهل خونه فکر میکنن اونم عین داداش جونشون یا بچه لوسشون جندس. فکر میکنن تو الان یه بی سر و پایی که میخوای آقا رو ببری بکنی. احساس شرم میکنی. خیلی خجالت میکشی. از خودت بدت میاد. میگی کاش قطره میشدم



آب میشدم میرفتم تو زمین. یک عمر با آبرو زندگی کردی، حالا یه بچه طوطی تمام زحمات عمرت رو به باد میده. یا جدیداً مد شده میگن تلفنتو بده خودم باهات تماس میگیرم، الان نمیتونم صحبت کنم الان با تونی بلر داریم شام میخوریم، الان تو حمومم، الان همیشه بعداً خودم باهات تماس میگیرم، یعنی به زبون بی زبونی برو گمشو. بعد بهش میگی قرار بذاریم همدیگرو ببینیم، !!! من امروز کلاس زبان دارم، من فردا قرار دارم، من پس فردا مهمونی دعوتم، من همین امروز میرم شمال تا بیست سال دیگه بر نمی گردم، من باید برم دوی الگانس وارد کنم، من باید برم عیادت آریل شارون، من امروز وقت دکتر دارم، فردا عروسی ننه جونمه، پس فردا پاتختی پسر خالمه. امشب؟ امشب که اصلاً حرفشم نزن. امشب شب عشقه همین امشبو داریم. چهل سال دیگه؟ چهل سال دیگه که سیزده بدره. ساله و همین سیزده بدرش. صبح زود؟ ۱۱ صبح؟ بابا چه خبره؟ خروس شدی؟ خوابم که بذارش ۱۲ شب. تو بیا دنبالم. حالا بعداً صحبت میکنیم با. اصلاً هیچ وقت، وقت نداره، تو براش ارزش نداری، با همه دنیا میگه و میخنده به تو فرقراش و نق نقاش میرسه، به تو بی حالپاش و خستگپاش و هارت و پورتاش می رسه.

بابا منم هزار تا کار داشتم، هزار تا فکر داشتم، هزار تا دل مشغولی داشتم، هرکی می خواست منو ببینه باید یه هفته جلوتر وقت ملاقات می گرفت، اما همه رو به خاطر تو گذاشتم کنار، به خاطر تو هزار تا سرکوفت از این و اون شنیدم که بابا کار ما چی شد، کار ما رو کی تموم میکنی، اصلاً نمی فهمیدم چی میخورم چیکار می کنم، همه می گفتن این یارو دیوونه شده، حالا واسه ما وقت نداری؟ واسه ما کلاس میداری؟ خیلی بدبختی. هرچی آدم برتر باشه افتاده تره. تیل

آلفی بعد از این همه منت کشی بعد از این همه بدبختی حالا آب سردو میریزه رو تنت که دیگه مزاحم نشو! خودت دیگه مزاحم نشو بیچاره. تویی که به من محتاجی. تویی که به روز جندگی نکنی عذاب وجدان میگیری. این منم که از تو بدم میاد.

اگه اسمشو بپرسی یا میگه آرش یا پدرام یا مانی یا امیر یا به چیزی تو این مایه ها. البته اگه اسم شما امیر باشه اون میگه اسمش امیده! ما نفهمیدیم این آماری که سازمان ثبت احوال داده که بیشترین اسما تو ایران یا محمده یا علی یا رضا چی میشه پس؟ اصلاً به نفر نیست اسمش جواد باشه. اصلاً کی گفته اسم افشین قشنگه و حسین قشنگ نیست؟ مگه اسمت اکبر باشه چی میشه؟ من اسمی رو که مال تو نباشه میخوام چیکار؟ اگه میخوای به عمر بایکی زندگی کنی چرا از همون اول بهش دروغ میگی؟ چرا انقدر بی شخصیتی که، خودتو جای بقیه جا میزنی؟ مرد باش، بگو اسممو نمیگم.



باهاش قرار داری. بعد از نیم ساعت تأخیر میاد میبینیش. دقیقاً همونی بود که بهت میگفت. گفته بود ۲۳ سالشه اما حدوداً ۳۰ ۴۰ سالشه. گفته بود چاق نیست ولی انگار پنجاه شصت لا پارچه دور کمرش پیچیده که نشون نده چقدر بچه لاغره. گفته بود همه جاش با هم توپوله میبینی فقط یکم شیکم جاننش تو آفسایده. اولم نیش کثیفشو واز میکنه میخنده. انگار بچه قنداقی دیده. انگار اومدی ازش پول قرض بگیری. سلامم که بلد نیست. سلامم بکنی معلوم نیست جواب بهت بده. از همون اول ایراداش شروع میشه. دست پیشی میگیره پس نیفته. بگی چرا دیر اومدی میگه آره من داشتم قرارداد دو سه میلیارد دلاری امضاء میکردم. میگی بیا بریم اینجا میگه نه بریم اونجا. فقط حرف خودش. مثل آدمای از بیابون فرار کرده میپره میره از روزنامه فروشی به بطری آب معدنی میخره که به چیزی داشته باشه بهت پز بده. نه قیافه داره نه تیپ. بهش هم بگی چقدر خوشگلی میگه !!! پس دفعه دیگه باید به عکس بهتر از

خودم بگیرم تو چت نشون بدم!! یعنی تخماشم حسابت نمیکنه. به فکر تو نیست. به فکر خودشه. اصلاً قلبش یک لحظه هم به عشق تو تنپیده. هر چی بهت گفته دروغ بوده. از رو ناچاری اومده بینت. داری باهش حرف میزنی هی این بطریو قلپ قلپ سر میکشه. انگار اولین باره تو عمرش که داره آب میخوره. بابا این آب معدنی چیه دیگه. آب معدنی خلیاش گوگرد داره. واسه کلیه ضرر داره. تازه بهترین آبم که باشه به پای آب تهرون نمیرسه. اما اینا کلاشه. تو نمی فهمی. باهش که حرف میزنی حواسش به همه جا هست جز تو. یا زن مردمو که بچه بغلشه دید میزنه هی هم زیر لب با دهن آب افتاده میگه سس سسس سسس. یا هی با گوشتکوبش ور میره. یا هی موبایلش زنگ میزنه. پنجاه و پنج هزارتا خاطرخواه داره آقا. میگه سلام (دیدی سلام بلد بود! تو آدم نبودی بهت سلام نکرد) خوبی؟ (منظورش اینه که خوبی؟) بیا فلان جا. یعنی داره واست کلاس میداره. ناراحت نباش هیچ الاقی تحمل این رفتارشو نداره. هیشکی این عمله رو تحویل نمیگیره. بعد دوباره همون یارو زنگ میزنه که بابا کجایی بیا دیگه. میگه الان. الان میام. بعد هرچی گفتی یادش رفته. دوباره از اول همه چیزو برایش بگی. یا هی مامانش جونش بهش زنگ میزنه که کجایی؟ سبزی گرفتی؟ هویج گرفتی؟ خواهرت منتظرته یری دنبالش. یا یکی زنگ میزنه میگه من الان دانشگاه تهرانم! الان مجتمع فنی هستم!! د بیا. اومد ابرو درست کنه چشمم کور کرد. تو که الان تو پارکی! روبروی من. چرا دروغ میگی؟ تو که به عزیزت به همین راحتی دروغ میگی چه اعتمادی بهت هست که دوباره و سه باره و ده باره دروغ نگی؟ واسه اینکه افه معرفت بیاد میگه بیا اصلاً موبایلم رو خاموش میکنم. فکر نکن واسه تو اینکارو کرده. نه! باطری گوشیش داشته تموم میشده. اگه شما یکی رو پیدا کردی وسط صحبت گوشیش زنگ نزد سلام منو بهش برسون. تو چت که بود هی فحش میداد فلان فلان مادر فلان، پدر فلان، خواهر فلان. هی دروغ میگفت. دنبال آدم حسابی میگشت. الان میگه من؟ منو دروغ؟ منو فحش؟ هر چی از دهنش در میاد بهت میگه. مادرتو پدرتو هفت جدتو همه رو زیر فحش له میکنه. هر چی لایق خودش به تو نسبت میده، اما تو حق به اعتراض خشک و خالی هم نداری. چه برسه جوابشو بدی. میگه من انقدر

خویم. اینا رو از رو عادت میگم! وگرنه من انقدر قلبم لطیفه! اصلاً فحش نده انگار خوابش نمیره. واقعاً خوش به حال پدر و مادرش با این شاهکار خلقتشون.

همش ازت سوال میکنه. هی بهت زخم زیون میزنه. تا میای از خودت دفاع کنی به چیز دیگه عَلم میکنه. تا بیای به اون جواب بدی به چیز دیگه. میگه چرا موهات اینجوریه. میگی بابا اینجوری مده. میگه چرا ژل نمی زنی. میگی بابا دیگه ژل زدن الان زیاد مد نیست. تازه به هر مدل مویی که ژل نمی خوره. حالا اگه درک کرد. وقتی حسابی خستت کرد میگه تو اصلاً از من سوالی نداری؟ میگی نه. فقط بگو کارت چیه؟ میگه من مدیر پروژه ام. کل تهرونو من ساختم. حالا چی خونده، کامپیوتر. ادعاشم میشه. هی هم به ساعتش نگاه میکنه. یعنی زود باش. خسته شدم. کار دارم. تو مزاحممی. میدونی چرا اینکارا رو میکنه؟ عقده داره. کمبود محبت داره. آخه تو که انقدر بی معرفتی، انقدر بی احساسی، این همه خدمو حشم داری، این همه آدم داری که قریونت برن چرا با من بازی کردی؟ چرا؟ مگه سادیسزم داری؟ مگه من آدم نیستم؟

تو روم که پیغام میدن دیگه نگو و نپرس. از خودشون هیچی کم نمیدارن. من ۲۶ ساله خوشگل، فوق العاده خوشتیپ، فوق العاده تحصیلکرده، فوق العاده با ماشین و موبایل، فوق العاده بالا شهری، فول العاده قد بلند، فوق العاده آکبند، فوق العاده کمر باریک، فوق العاده مهربون. فوق العاده با شخصیت، فوق العاده احساسی، فوق العاده فنی، فول سالم. اصلاً این فوق العاده از دهنش نمی آفته. خودش رو عین این جنده ها حراج میکنه. اگه این کارو نکنه که فرش آبکش که خریدار نداره که که که!

جدیداً یاد گرفتن بعد از قد و وزن پرسیدن میپرسن سایز؟!! یعنی تویی و سایزت. از این سایز مهمتر دیگه نیست. سرنوشت کره زمین به این سایز تو بستگی داره. مثلاً میگی ۱۶ یا میگه کوچیکه، یا میگه بلند میخوام، یا میگه اووووووووه خیلی بلند یا میپرسه قطرش؟ یا میپرسه کلفتی؟ مال تو کلفتتره یا مال خر؟ مال تو کلفتتره یا برج ایفل؟ یعنی نه اخلاق نه معرفت نه شخصیت نه هیچیت مهم نیست فقط سایز ردیف باشه. یا اگه سر حال باشه، تریاکشو کشیده باشه، عرق سگیشو زده باشه، خلاصه خمار نباشه میگه عالیه اشششششکان ژون، دردم نیما!!



انگشتر دستت باشه با طعنه میپرسه بسیجی هستی؟ حلقه دست باشه میگه نامزد داری؟ گردنبند داشته باشی میگه هاپو صاحب کوه؟ گوشواره داشته باشی میگه من اوا نمیخوام. دستبند داشته باشی میگه از کجا دزدی کردی؟ میگه تی شرتت چروکه، نمیکه جای تای نوییه. میپرسه عرق میخوری سیگار میکشی؟ بگی نه میگه عقب مونده، امل، آه چه پاستوریزه، بچه درسخون، بچه مثبت، ای کیو سان. ساعت ۴ زنگ میزنه آریاشهر که ۴ و نیم جام جم باش، بعد که با هزار بدبختی میرسی میگه چرا ته ریشتو نزدی دیگه حتماً بسیجی هستی از لجش میگی شاید باشم میگه زورت که به من نمیپرسه. میگه str8 looking میخوام وقتی میاد با چشم تر میبینی خودش آخر حالته، حرف که میزنه نصف تهرون دهنشون آب میفته. دندوناش همه زردن، همه خراب، دندون جلوش هم به سیاهی متمایله اما تو روت نمیشه بهش بگی. میگی هر کی یه عیبی داره دیگه. طرف بزرگتره احترام داره. اما اون خیلی راحت میگه زیادم خوشگل نیستیا، یرقان داری؟ ایدز داری؟ سرطان داری؟ افسردگی داری؟ کمبود محبت داری؟ اصلاً من فقط اومدم تو رو از افسردگی نجات بدم.

اصلاً کون لقت!! هی میگه دوستت دارم دوستت دارم یه بارم تو عمرش بهت زنگ نمیزنه، اسمشم بهت دروغ گفته، اصلاً به خودش زحمت نداده تو رو add کنه فقط تو اونو add داری. دوست داشتن یعنی این. همین که میشینه بغلت از تمام افرادی که دیده و ندیده بد میگه، همه رو دروغگو و دقل معرفی میکنه به همه به نسبت بدی میده، همش ادعا میکنه که این و اون دارن برایش سینه میزنن و آقا تحویلشون نمیگیره. بگذریم. سر همتونو درد آوردم. مسلّمه با شما نبودم. شما همه گلین. من اونایی رو میگم که از پشت کوه قاف اومدن.

اطلاعیه همبستگی و اتحاد

امور فرهنگی سازمان همجنسگرایان ایرانی در اقدامی با همکاری سازمان ها و فعالین خارجی به جهت نزدیک کردن افکار همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنس گونگان سراسر جهان و تاکید بر نقاط مشترک و ایجاد فضایی مناسب برای تبادل نظرات برای اثبات تنها نبودن اقلیت های جنسیتی گروه های دینی و مذهبی زیر را معرفی می نماید و علاقمندان می توانند به عضویت آن در آیند و بدانند که تنها نیستند.

lgbtmuslim@yahoo.com	گروه مسلمانان	
lgbtchristian@yahoo.com	گروه مسیحیان	
lgbtzoroastrian@yahoo.com	گروه زرتشتیان	-----
lgbtjew@yahoo.com	گروه یهودیان	
lgbtbahai@yahoo.com	گروه بهائیان	
lgbtbuddhist@yahoo.com	گروه بودائیان	
lgbtsikh@yahoo.com	گروه سیک ها	
lgbthinduism@yahoo.com	گروه هندوها	
lgbtsufism@yahoo.com	گروه صوفیان	----
lgbtatheist@yahoo.com	گروه بی خدایان	

چرند و پرند

پویا

(من پویا هستم؛ نمی دانم با من تا چه اندازه آشنا هستید، من نویسنده (بهتر بگویم گرداننده) ستون "من هم هستم" در مجله سه کاف هستم. ستونی مربوط به اقلیتهای جنسی در یک مجله ای که بیشتر مطالبش مربوط به اکثریت بود.) چرند و پرند به زبان عامیانه هست و سعی در ایجاد صمیمیت گفتاری دارد و مایل به تغییر ادبیات نوشتاری نیست. فارسی را باید همیشه پاس داشت. شایان ذکر است که این ستون سعی دارد که اخبار و اتفاقات و سخنان مردم کوچه و بازار را با همان لحن شوخ آنها بیان کند و هدف دیگری ندارد.

با یک سلام دیگر،

خدمت دوستان و علاقه مندان نه چندان پر و پا قرص خودم عارضم (لغت را حال کردین؟) به سلامتی و میمنت، فعلا موضوعی برای ستون میزگرد پیدا نشد و با وجود استقبال کم نظیر شما دوستان و خیل عظیم هواداران (فقط یک نفر؛ چقدر من هوادار دارم) بررسی نظرات دلگرم کننده تان را به فرصتی دیگر موکول می کنیم (خودم را هم تحویل گرفتم). از اونجایی که شما فکر کردین از دست من می تونید قسر در برید (باید بگم کور خوندید) منم این ستون را ساختم (ستون چه عرض کنم، چهل ستونه) تا گذری داشته باشیم به اخبار نسبتا روز اطرافمون.

باید بگم که این اولین کار غیر جدی منه. جهت تنویر افکار عمومی (این کلمه را یک هفته ای میشه که یاد گرفتم) باید عرض کنم (من امروز چقدر عرض می کنم، باشه از دفعه بعد طول هم داریم) بعد از این یا به زیون خوش می یاید دور میزگردمون می شینید یا اینکه منم همین ستون را می نویسم، حالا خود دانید. ما با کلی سلام و صلوات اومدیم که بمونیم به این زودی ها هم رومون کم نمیشه. مگه سه کاف یادتون رفته؟ اونقدر پر رو بازی در "وکردم" تا اینکه مخالفهای متعصب و "کته کله" را هم از رو بردم.

ابتدا چند خط کاملا جدی: سازمان عفو بین الملل گفت آزادی بیان همراه با مسئولیت است. هرگونه تبلیغ تفرقه ملی، نژادی و مذهبی که باعث برافروختن تبعیض، دشمنی و خشونت شود، استفاده مجاز از آزادی بیان نیست. امام جمعه تهران هم گفت شعار، تظاهرات و محکومیت شایسته است؛ ولی نباید سفارتخانه های آنها به آتش کشیده شود.

اول ما باید بین آزادی بیان و عقیده و توهین و جریحه دار کردن احساسات دیگران مرزی قائل باشیم. آزادی تا زمانی قابل قبول هست که به آزادی دیگران لطمه ای وارد نکند. از طرفی ما نباید به نام آزادی به شخص یا گروهی توهین کنیم یا احساسات عده ای را جریحه دار کنیم. نایبستی به نام آزادی عقیده، اعتقادات جمعی را مورد حمله قرار دهیم. آزادی حد و حصری دارد. از این گذشته نایبستی مرز بین شوخی و توهین را هم مشخص کنیم. یک رسانه حرفه ای هرگز به شخصی توهین نمی کند چه رسد به پیامبری.

من کاریکاتورها را دیدم، بیشتر به توهین شبیه بود تا شوخی. اعمال ملاعمر را به نام حضرت محمد بدل کرده بودند. توهین به پیامبران و مصلحان جامعه در هر آیینی عملی ناپسند هست، چه برسد به ما که در قرن تمدن قرار داریم و همیشه در پی مصلحان هستیم. جمله ای همیشه در گوش من بوده و آن این است "اسلام به ذات خود ندارد عیبی، گر عیبی هست از بد مسلمانیه ماست".

هیچ دین الهی به ذات خود عیبی ندارد؛ اگر عیبی در پیروان آن دین هست، بخاطر اشتباه متوجه شدن در بعضی از گوشه های آن دین هست. اصولا هر دین الهی آمده که به ما در آموختن راه و رسم انسانیت کمک کند، از انسانیت به دوره که به اعتقادات حمله و احساسات مردم را جریحه دار کنیم.



خوب، بریم سر اخبار:

- ۱- اول بگم که جشنواره فیلم فجر با سکوتی کم نظیر، باز هم اومد و رفت؛ من نمی دونم این مسئولین برگزار کننده، دلشون را به چی این جشنواره خوش کردند؟ بهتره بگیم عذاب واره که باعث عذاب و سرشکستگی میشه تا شادی و جشن و سربلندی. البته ما عادت کردیم به این سرشکستگی ها تو هر زمینه ای.
- ۲- از قواعد منحصر به فرد ما ایرانی ها اینه که دنیا را میریزیم بهم. تو را خدا ببیند با این مسئله اتمی خودمون چه جوری دول متحد و متمدن را به جان هم انداختیم. همه را، از چین گرفته تا روسیه و اروپا و آمریکا، گیج کردیم که چه تصمیمی بگیرن. تازه از همه باحالتی اینکه تحریم را هم به هیچ چیزمان حساب نمی کنیم. خداییش مگه ما چقدر صادرات و واردات داریم که از این لولوی تحریم بترسیم؟ حالا هم گفتن که کارها مونو به شورای امنیت گزارش میدن. گزارش بدن، مگه چی میشه؟ این دول کفر هم عجب دل خجسته ای دارن به خدا.
- از این گذشته دوستان متحد ما که کم نیستن، ما میگی سوریه در ترور دست نداشته، اونا هم میگن حق ایرانه که از تکنولوژی هسته ای استفاده کنند (چه نوشابه ای ما و این دوستان سوری مان، واسه هم باز می کنیم).
- ۳- بله، حالا در تصویر جناب احمدی نژاد را داریم. این آقا روزهای اول با کاپشن اومده بود (نمی دونم کدوم آدمی تو تابستان ایران کاپشن تنش میکنه که پرزیدنت ما این کار را میکنه؟ فکر کرده بیل کلینتونه. شاید هم می خواست دل مونیکا را ببره) کفشاش من را یاد کفشای دست فروشهای میدان امام حسین میندازه.
- حالا یواش یواش داره خوش تیپ میشه (فکر کنم خواننده قسمت دل بری مجله شده)، کت و شلواره نسبتا خوش دوخت تنش میکنه، کفشای چرمی تمیز می پوشه. این پست پرزیدنتی چه میکنه با آدم. می ترسم امروز و فردا خبر روابط نامشروعش با فاطمه و فائقه و فائزه بیچه؛ شاید هم با جنیفر یا مونیکا. راستی جکش را شنیدین؟ یارو را میبرن جهنم که عذابش بدهند، می بینه جنیفر داره با احمدی نژاد میرقصه، میگه منم از اون عذابهای احمدی نژاد می خوام، بهش میگن این عذابه جنیفر لویزه.
- ۴- خدا را شاکریم که هر روز شهدای فراوان به جامعه بشریت تقدیم می کنیم. به کوری چشم دشمنان ذلیل شده و خون جگر گرفته، ما اینیم. همینطور که داریم پیش میریم، چند وقت دیگه همه مردم ایران میشن اعضای خانواده شهدا. زمانی امام آمد و گفت همتون خواهر و برادر هستین، حالا احمدی نژاد اومده تا ما را از خانواده شهدا کنه. ما ملت اصلا خوبی بهمون نیومده، مسئولین نظام مقدس اینهمه زحمت میکشن تا فرهنگ شهادت را گسترش بدهند، ما هی بهشون بد و بیراه میگی. شهدای انفجارهای اهواز، شهدای سقوط هواپیما، شهدای خبرنگار، شهدای دانشجو که اتوبوسشان تصادف کرده، شهدای هر کی که بمیره یا بکشندش، یک شهید اول اسمش میذارن تا صورت مسئله را پاک کنند. بعد بگین اینا کثیف هستن، آخه مگه نمی بینید چقدر به فکر پاک کردند.
- ۵- حالا که به سلامتی، پشت هم هواپیما است که سقوط میکنه، آقایان تصمیم گرفتند که خط هوایی مستقیم بین تهران - نیویورک بذارن. یکی نیست بهشون بگه آخه از اینجا تا اونجا که صد دفعه هواپیما تون زمین می خوره. آگه می خواهین شهید تحویل بدید، این کار را تو مملکت خودمون انجام بدین، چرا گیر دادین به ممالک کفر؟؟!!
- ۶- باقر محمد دکتر قالیباف (خودتون ترتیبشو درست کنید) بالاخره با تیپ زدن و کنار هواپیما و ایستادن (تو پوسترهای انتخاباتی ریاست جمهوری) کاری از پیش برد. اول شد شهردار، حالا هم عضو افتخاریه خانه سینما. امروز و فرداست که با مهناز افشار و نیکی کریمی فیلم بازی کنه و زیر درختای جاده چالوس صحنه های دراماتیک جلوی دوربین ببره. جناب تصمیم گرفتند که ۵۰ میلیارد تومان صرف ساخت سالن سینما کنند. (حالا کارتن خوابهای تهران هر روز زیاد بشن و شهرداری مجبور باشه صبحها جسدهاشون را از پیاده رو جمع کنه، به یه چیز چپی یا راستیشون) مهم اینه که برای ارتقای سطح فرهنگ و اخلاق شهروندی (عین جمله خودش) شهردار نظامی تهران این پول را صرف ساخت سالن سینما کنه. آخه جز ارتقای سطح فرهنگ و اخلاق شهروندی، ما دغدغه دیگه ای نداریم و به پیشنهاد عده ای از سینماگران "پاچه خوار"، برای تجلیل از فعالیت ایشان در زمینه فرهنگی، عضویت

افتخاری خانه سینما (خانه چه عرض کنم با این کارهاش شده چادر صحرایی) به ایشان اعطا گردید. (مبارک باشه، ایشالا به پای هم پیر بشن.)

۷- جانم برایتان بگه تو تاکسی نشستی، یهو به SMS میرسه که یکی از اعداد ۵-۱ را انتخاب کن و به شماره ۲۰۰۰۱۱ بفرست، واست فال می یاد که حال کنی. البته بنده چون شماره را می شناختم و در موردش تو سایت مخابرات خوانده بودم، خنده معنی داری به فرستنده تحویل دادم که یعنی خودتی. ولی بقیه دوستان این لطف را کردند و بعد در کمال ناپاوری فهمیدند که کمکی انسان دوستانه به بهزیستی فرموده اند. (خدا یک در دنیا و صد در آخرت بهشون اجر عنایت فرماید، آمین) البته به خاطر هجوم کمکها، از رسانه های نه چندان ملی، اعلام شد که بخاطر انتقال این موج خیرخواهانه، بصورت شوخی، به اقصی نقاط میهن اسلامی در کمتر از چند ساعت بعد از راه اندازی این سیستم در مخابرات؛ شما می توانید عدد ۷ را بفرستید تا حرفی را که زدید، پس بگیرید. البته این بیماری واگیر دار (SMS بازی را میگم، مرده شور برده، بد کوفتی!) اپیدمی شده. چه میکنه این SMS بازیها در مملکت اسلامی ایران.

۸- این قضیه دانشگاه آزاد هم شده معضلی برای همه. یه روز میگن افزایش شهریه ادامه داره، یه روز میگن نه بالا میره و نه پایین میاد، فرداش میگن می خواهیم پایین بیاریم. میترسم این بالا و پایین کشیدن کار دست ما بده. (بد فکر نکن، شهریه را میگم، شلوار نیست)

۸- خوب والتتاین هم آمد و دوستان در فکر جیب تکانی. خدا را شکر که من امسال کسی را نداشتم که کادو والتتاین ازش بگیرم. دعا کنید که منم تا آخر امسال به کسی که خیلی دوستش دارم برسم و به قولی کس دار (از عمد کسره نداشتم که دوستان بدفکر ما هم به نوایی برسند از ما) بشم تا بهم کادو بده. نمیدونم رهبر معظم روز والتتاین به خانومش چی کادو داده. شاید ۲۲ بهمن واسش والتتاین باشه (از خودم حرف سیاسی "در وکردم") در آخر روز عشاق بر همه شما مبارک باشه، امیدوارم همیشه پیش عشق هاتون باشید، عشق هاتون جاودانه باشه، حرفای "عشقولانه" بهم بزنید، واسه هم Love بترکونید و از این کارها دیگه. . . . واسه منم از ته دلهای قشنگتون دعا کنید که منم به عشقم برسم و واسه هم حرفای "عشقولانه" "در وکنیم".

اگه نظری دارید (به متنم نظر بدین، تو را خدا به من نظر بد نداشته باشید) به آدرس editor@pglo.org بفرستید و در قسمت موضوع بنویسید p00ya. اگه نظر بدین مطلب می نویسم، اگه هم ندین (نظر را میگم، شما ها هم منو خفه کردین با این وضع فکر کردنتون)، به کوری چشم دشمنان اسلام من ادامه میدم. ولی تو را خدا نظر بدین تا بازار ما هم رونقی بگیره.

همتون را از ته دل دوست دارم

Where We Promote You...

Put Your Ads Here ,

www.cheragh.pglo.org

CHERAGH

چراغ

Persian Gay & Lesbian Magazine | CHERAGH

چراغ / نشریه همجنسگرایان ایرانی

ads@pglo.org

... جای آگهی شما در چراغ خالی است ...

داستان زندگی من

کیان

(قسمت های گذشته داستان را در پیش شماره های قبل مطالعه نمایید)

دیگه واقعاً به این نتیجه رسیده بودم که تو خواب و خیال داشتم زندگی می کردم. روز به روز تضاد بیشتری را در شخصیت پدرام می دیدم. حرفی می زد و در عرض چند دقیقه استدلال می کرد که حرفی که زده اشتباه و غلط هست. ناخداگاه حس می کردم بازچه دست کسی شدم که هیچ ثبات شخصیتی ندارد. بارها راه و روش زندگیش را عوض می کرد و من هم باید خودم را با او وفق می دادم وگرنه جا می ماندم! واقعاً به این نتیجه رسیده بودم که ادامه دادن این رابطه یک دیوانگی محض هست. به خودش هم گفته بودم که دیگه عمری از این رابطه باقی نمانده..

خدا در آن شرایط به من کمکی کرد و این کمک در قالب پسر گی مهربانی به نام **سام** بود. از من ۱ سال کوچکتر بود اما هیچ حس نمی کردم که یک پسر ۲۱ ساله هست. خیلی با شعورتر از این حرف ها بود. می شود گفت هر روز چندین ساعت با هم بودیم و صحبت می کردیم، شوخی می کردیم و به درمان افسردگی من خیلی کمک کرد. از بس هر روز با پدرام جنگ و جدل سر مسائل مسخره داشتم، هر دفعه که سام من رو می دید می گفت: خوب تعریف کن؟ امروز کات کردید یا آشتی کردید؟! با اینکه علناً میدانست این رابطه به زودی قطع می شود اما هرگز به من خط فکری نداد که قطع رابطه کنم یا این رابطه را نگاه دارم. اما ذهنم را بازتر می کرد تا بتوانم خودم تصمیم بگیرم..

علناً می دانستم که پدرام چت می کند و او هم می دانست من هم چت می کنم و دنبال پارتنر دیگری هستم. اما به روی همدیگر نمی آوردیم!! عید دوسال پیش بود، نشسته بودم و چت می کردم و طبق معمول وقتم را با سرو کله زدن با استریت ها، گی های مریض و همجنس بازها در چت روم می گذراندم تا اینکه یک نفر به من پی ام داد. سهیل، ۳۲ ساله و می گفت دنبال تشکیل یک زندگی کامل با یک نفر است. تلفنی با هم صحبت کردیم و قرار گذاشتیم که همدیگر را ببینیم. چهره اش بیشتر از سنش می زد، طوری که من در لحظه اول اصلاً فکرم را هم نمی کردم که من را جذب کند. هیکل بسیار درشت، صدای دورگه و موهای سرش ریخته بود. لباسهای بسیار شیک و مارکداری پوشیده بود. شروع کردیم به صحبت کردن از چیزهای مختلف و وقتی خودش را معرفی کرد، فهمیدم که چیزهایی در موردش شنیده بودم که نزدیک دو سال با پارتنر ۱۹ ساله اش (امیر) زیر یک سقف زندگی می کرده است. به طور خلاصه گفت: امیر تا یکی دو ماه دیگر برای همیشه به اروپا می رود تا با مادرش زندگی کند. خیلی متأسف شدم به خصوص که وقتی در مورد حرف می زد بغض گلویش را می گرفت. گفتم سهیل: اما این درست نیست که هنوز امیر نرفته، دنباله کسی بگردد. سهیل جواب داد: آیا این منصفانه است که بعد از دو سال زندگی با عشق و علاقه من را بگذارد و برود؟ من مگر برایش کم گذاشتم؟ من مگه آدم نیستم؟ چه گناهی کردیم که گی شدیم و... بغضش ترکیب و آرام آرام شروع کرد به اشک ریختن. باورم نمی شد سهیل با آن جذبش این طور گریه کند. طوری اشک می ریخت که من هم به گریه افتادم.

این شرح اولین قرار ما بود. بعد از آن دائم به من زنگ می زد و باهم حرف می زدیم. من از او خواستم که تا زمانی که امیر در ایران هست رابطه مان را در حد تلفن و گاهی یک دیدار کوتاه نگه داریم. فکر می کردم که درست هست که سهیل از نظر قیافه و هیکل هیچ سنخیتی با من و خواسته هایم نداشت اما لافل ثابت کرده که می تواند به یک نفر پایبند باشد و تشکیل زندگی دهد. مسئله سهیل را با پدرام در میان گذاشتم. پدرامی که فکر می کرد من هیچ کسی را پیدا نمی کنم، در یک لحظه دید که یک نفر می آید و کیانش را از او می گیرد! ناگهان چهره دیگرش را نشانم داد. با عصبانیت شروع کرد به تهدید کردن من و وقتی گفتم خودت هم می دانی که این رابطه به زودی تمام می شود، گفت: من غلط کردم! تو مال منی. نمی گذارم آن مردیکه تو را از من بگیرد! کار به جایی کشیده شده بود که گاهی نزدیک خانه ما قایم می شد تا اگر من با سهیل قرار دارم بیاد و دعوا راه بیندازد!

هر روز با سهیل حرف می زدم و هفته ای چند بار او را می دیدم و هر دفعه غمگین تر و شکسته تر از قبل بودم. کارم شده بود که کنارش بنشینم و اشک بریزم که چرا امیر می رود! تقریباً در مورد من به امیر گفته بود. دلم برای امیر هم خیلی می سوخت. اشکالش این بود که به اندازه سن خودش فکر می کرد و برای همین تصمیمات بچگانه پی

می گرفت. بالاخره امیر رفت. سهیل تا روزها حالت طبیعی نداشت و دائم گریه می کرد. به من می گفت: من خیلی بی شعورم که جلوی تو برای امیر گریه می کنم، من هم بغلش می کردم و دلداري اش می دادم. برای من هم با آن همه غرور خیلی سخت بود که بینم سهیل برای امیر جلوی من زار می زند! اما خوب این زندگی هست و بالا و پایین بسیار دارد.

من شهرستان درس می خواندم و برای همین زیاد سهیل را نمی دیدم. اما یکی دوبار برای دیدن من به شهرستان دانشگاهیم آمد، کاری که هرگز پدرام حاضر نبود انجام دهد. واقعاً می دیدم که سهیل جزو معدود کسانی هست که واقعاً برای خودش یک زندگی کامل درست کرده بود و با پارتنرش زندگی می کرد. بعد از یک ماه از رفتن امیر، سهیل رفت که به او سر بزند. من هم بدون این که به خانواده ام اطلاع بدهم روز قبیلش به تهران آمدم تا قبل از رفتن او را ببینم. در دستراتان نهم، لباس هایش را خودم توی چمدانش گذاشتم و راهییش کردم. خیلی سخت هست برای پسری که کسی را که دوست می دارد راهی سفری کند که می داند شاید طرفش با کس دیگری بخوابد...

بد از یک هفته سهیل برگشت و وقتی بهش گفتم چه خبر؟ گفت: امیر بر می گرده! واقعاً نمی دانستم گریه کنم یا بخندم! اگر آدم خودخواهی بودم شاید سعی می کردم چیزی به سهیل بگویم که آتشش بزخم یا نظرش را برگردانم. اما خوب گفتم آرزو می کنم هیچ وقت از هم جدا نشوید. ساعتها گریه کردم، بیشتر شاید بخاطر این بود که حق با امیر و سهیل بود. همش می گفتم چرا من با سهیل آشنا شدم، تازه فهمیدم که چقدر دوستش داشتم.

امیر آمد، سهیل یک مهمانی بزرگ برایش گرفت. سهیل دیگر فقط گاهی به من یک زنگ کوتاه می زد و احوال پرس می کرد تا اینکه یک روز سهیل زنگ زد و گفت: امیر آمده که از ایران برای اقامت دائمش اقدام کند و چاره یی جز برگشتن نداشته است! و به خاطر من نیامده... اما هنوز سهیل بین زمین و هوا معلق بود. من هم نمی خواستم دوباره از او ضربه بخورم.

من و پدرام هم کماکان در کشمکش بودیم چون پدرام قبول نمی کرد که از من جدا شود، اما خوب پرده های بین مان پاره شده بود و دیگر نمی شد بدو زیمش. بالاخره بعد از کشمکش های زیاد به پدرام گفتم که دیگر به من زنگ نزنند. پدرام تا ۲ روز زنگ نزد اما بعد از دو روز دوباره تماس گرفت و گفت: تو منو مثل یه تیگه آشغال انداختی دور! من نمی گذارم این کار را با من بکنی! و شروع کرد به تهدید کردن من که یا بر می گردی و یا اینکه به خانواده تو می گویم که گی هستی تا جمعیت کنند! باورم نمی شد که پدرام این حرف را می زند و تهدیدم می کند. اولش شروع کردم با نرمی باهاش حرف زدن و گفتم که: بین عزیزم ما نزدیک سه ساله که باهم هستیم، اما به درد هم نمی خوریم اما زیر بار نمی رفت. سرتان را درد نمی آورم، تا سه ماه هر روز به من زنگ می زد و شروع می کرد به جنگ و دعوا. نه می توانستم زیر بار زور و تهدید بروم و نه اینکه اجازه بدهم به من و خانواده ام به خاطره خودخواهی هایش ضربه بزنند. تا اینکه یک بار که تلفنی پدرام شروع به تهدید کرد، سام گوشه را از دست من گرفت و به او گفت: خوب گوش کن، تو همین الان می توانی به خانواده کیان زنگ بزنی و همه چیز را بگویی و زندگیش را خراب کنی. اما بدون، منم همین کار را با تو می کنم. هم آدرس خانه شما را دارم هم شرکت و طوری آبرویت را می برم که دیگر نتوانی سر بلند کنی. کیان می تواند از صفر شروع کند چون فقط ۲۱ ساله هست، اما تو توی ۲۵ سالگی هیچ کاری نمی توانی بکنی. همین الان زنگ می زنی به خانواده اش. اگه مردی زنگ بزنی تا بین چه کارت می کنم!

خلاصه اینکه سام سه ماه درگیری را ظرف چند دقیقه تمام کرد! پدرام دیگه تهدید نکرد و تا مدتی دیگه به من زنگ نزنند. بعد از یک ماه نیمه های شب تلفنم زنگ خورد. گوشه را برداشتم دیدم پدرام هست، حق هق گریه می کرد. اصلاً فکرش را هم نمی کردم به خاطر من گریه بکند. دلم خیلی برایش سوخت، باهاش صحبت کردم و قرار شد وقتی به تهران آمدم ببینمش.

دیدمش اما بسیار لاغر و رنجور. صورتش ۱۰ سال پیرتر شده بود. شروع کرد از تنهایی هاش برام گفت و گریه کرد، بغلش کردم و بوسیدمش، اما مثل یک دوست. نمی توانستم به چشم عشقم به او نگاه کنم از طرفی دلم برایش می سوخت و از طرفی تهدیدها و توهین هایی که به من کرده بود جلوی چشمم رژه میرفت. بد از جدایی من، پدرام از

خانواده اش جدا شده بود و به تنهایی خانه گرفته بود. وقتی برای اولین بار منرا به خانه اش دعوت کرد، به من گفت: اینجا قرار بود منزل تو باشه ها ! منم گفتم: خودت نخواستی...

الان که این داستان را می نویسم، بیش از یک سال از این ماجرا می گذرد. پدرام تک و تنها تو یک خانه سرد و بی روح زندگی می کند و شاید به گذشته اش غبطه می خورد. سهیل، بعد از رفتن دوباره امیر، مجبور شد که از ایران برود و به شکل خیلی بدی از ایران خارج شد. تا جایی که فهمیدم، الان هردو آن ها در یک شهر زندگی می کنند اما از وجود دیگری در چند کیلومتری شان اطلاعی ندارند.

و اما من، من چیکار می کنم؟ تا چند شماره آینده چراغ نمی تونم برایتان بنویسم، اما مطمئن باشید دوباره می نویسم. فکر می کنم داستان کیان از این فصل به بعد می تواند روند خوبی داشته باشد و امیدوارم که همینطور باشد. می توانید نظرها و سؤالاتان را به این آدرس برابم بفرستید و سعی می کنم به تک تکتان جواب بدهم:

Higrade61@yahoo.com

تا چند شماره آتی، خدا نگهدارتان

جلسات هفتگی در پالتالک

جلسات هفتگی ویژه ای در اتاق های پالتالک برگزار می شود که ورود برای عموم آزاد است و در آن اتاق ها به بحث و تبادل نظر در موضوعات مختلف جامعه LGBT ایرانی پرداخته و به بسیاری از سوالات شما پاسخ خواهیم داد.

این اتاق هر پنجشنبه ساعت ۲۱:۰۰ به وقت تهران به مدت یک ساعت باز خواهد بود.

اتاق های پالتالک: دسته **By Language/Nationally/Other**

نام اتاق: **Iran-Bahse dar Gay, Lesbian, Bisexual va Transgender**

این اتاق توسط آی دی **Arsham_Parsi (ID)** باز می شود که شما می توانید آن را در لیست خود اضافه کنید. برای دریافت نرم افزار پالتالک می توانید به آدرس **www.paltalk.com** مراجعه کرده و آن را به رایگان دریافت کنید.

در انتظار حضور شما در این جلسات هستیم

لطفا دوستان خود را نیز مطلع سازید

درسی از صخره و رود

کیانوش - کرمان

سالها پیش در گوشه ای از این کره خاکی در تنگه ای که کوه هایش آن چنان سر به هم فشرده بودند صخره ای بزرگ پدیدار شد. این صخره در نهایت زیبایی و غرور، باعث رنج و سختی رودی شده بود که از آنجا می گذشت. رود با وجود این که می دانست این صخره محکم تر از آن است که بتواند او را از سر راه بردارد با خود فکری کرد و تصمیم گرفت با صخره مقابله نکند و تسلیم او شود. اما او ذاتا رود بود و روان و نمی توانست یک جا بماند پس به ناچار راهی باریک و بی سر و صدا بدور از هر گونه هیاهو در میان صخره ها یافت تا بتواند از لابه لای آن عبور کند و روانی خود را حفظ کرده و مرداب نشود.

گذشت و گذشت و گذشت سالهای سال شرایط همچنان باقی ماند بدون هیچ تغییری هر وقت که قطرات آب به صخره های به ظاهر روشن فکر اعتراض می کردند که این سرنوشت ما نیست ما باید تغییر کنیم آنان و جلبک های اطراف آن با هم و یکصدا می گفتند حال چه وقت این حرفهاست بعدا به شما هم می پردازیم بچه صخره های کوچک می گفتند الان وقت شکوفایی و نمایش قدرت و معروف شدن ماست شما در این میان چه می خواهید؟

اما قطرات آرام نمی شدند قطراتی که با هم هم فکر و یکی بودند تصمیم گرفتند که خود برای سرنوشت خودشان و هموعانشان تغییراتی ایجاد کنند اینان شروع کردند و راهی سخت و ناهموار را با تکیه بر یکدیگر و با امید روز افزون آغاز نمودند کم کم به همه قطرات فهماندند که حق ما روان بودن است نه یکجا ماندن، حق ما زندگی است و روان بودن لازمه زندگی است ما نباید مرداب باشیم و ساکن. آرام آرام بر تعداد قطرات افزوده شد و همه قطرات دانستند که چه هستند و چه باید باشند. آن روز، روز بزرگی بود روزی بود که قطرات آگاه شدند. آن صخره بزرگ که حالا پیر شده بود هنوز بر سر راه آنان بود اما او هنوز همانند قبل آنان را درک نمی کرد ولی صخره های کوچک و جوانتر وقتی به حرفهای قطرات گوش می کردند آنان را می فهمیدند و قبول داشتند که زندگی صخره ها با آب ها فرق دارد هر کس به نوعی زندگی می کند قطرات وقتی که شرایط را مساعد دیدند به کمک صخره های جوان راهی یافتند برای رهایی.

قطرات دیگر آرام و گوشه گیر نبودند و جنب و جوشی داشتند شگرف، آنها خود را با فشار هرچه تمامتر به سینه صخره می کوبیدند گاهی اوقات با کمک صخره های کوچک و جوانی که روشن فکر بودند دست به اقداماتی می زدند و برای رسیدن به هدف خود تلاش می کردند. آنها با کمک هم صخره ها را بلند می کردند و بروی خود می لغزاندند و محکم به سینه صخره بزرگ پرتاب می کردند و آرام آرام صخره بزرگ را برای شکستن آماده می ساختند. آن قدر گفتند و تکرار کردند و خود را بر صخره بزرگ کوباندند و بر او فشار وارد کردند تا به نتیجه برسند.

سرانجام در یک روز زیبای بهاری روزی که بلبل ها بر سر درختان به آواز خوانی نشستند بودند فریادی سهمگین توجه همه را به خود جلب نمود این چه صدایی بود. وای پروردگارا سینه محکم و ستبر صخره پیر و بزرگ شکاف برداشته بود و رود با فشاری باور نکردنی از میان آن عبور می کرد صخره هنوز در اوج شکوه و قدرت بود اما با رود به سازگاری رسیده بود و این سازگاری و همزیستی او با رود بود که غرور و شکوه و عظمت آن را چندین برابر کرده بود.

آری قطرات توانستند با کمک هم و با کمک صخره های جوان صخره بزرگ را قانع کنند که بایست انعطاف پذیر باشد و خود را با محیط اطراف خود سازگار کند.

آنان همیشه سپاسگزار صخره های جوان بودند چون بدون کمک آنان نمی توانستند به پیروزی برسند آنان بسیار هوشیار بودند که صخره های جوان را با اندیشه های خود آشنا ساخته بودند.

امیدواریم که همه قطرات تا ابد پایدار باشند و از زوال بدور. قطره هستی اما می بایست رود شد.

با شما هستم،

یا حقمان را می دهید و یا این که حقمان را می گیریم.

کدام شیرین تر است!؟

برای روز جهانی عشاق

داریوش لعل ریاحی



بغضت را فرو ببر و اشکهایت را پنهان کن.
سربازانی که می بینی بر سر و روی عروسک ها می کوبند!
نه آدم ها
همان عروسک هایی که انتظار نخبان سرزمین آزادی را می کشیدند
و از چکمه هایشان چیزی نمی دانستند.
فرا سوی مرزهای شمالی را بین
آدم ها را نگاه کن!
آدم ها یی که بر بنیان باور عروسک های دست ساز پیرهن چرکین؛
سرزمین های دور
بی حرمتی را؛ به نام آزادی حک می کنند.
همان آدم هایی که کالاهای رنگارنگشان را به بازار عروسک ها می
ریختند.

اما؛ از خشم و خروش آنان چیزی نمی دانستند.
بیا تا رنگها را بشوئیم.
دیوارها را برداریم
و کینه را از دلها؛ بیرون بریزیم.
فرقی نمی کند که موهایت به چه رنگی خواهد بود.
اگر می شد به جای بمب؛ عشق را نقاشی کرد
و اگر می شد احساس عشاق را
در فضای بسته مغز سیاست مداران
جای داد.
همه روز های جهان را روز عشاق
می نامیدم.
و آن را با تمامی عشق؛
تقدیم تو می کردم.



فیلم روزهای واپسین

مهرناز خجسته - مدیر پروژه تلوزیون همجنسگرایان ایرانی



آرون جوانی دانشگاه رفته است که برای خدمت به کلیسای مورمونیم به لس آنجلس آمده است.

نام فیلم: روزهای واپسین (Latter Days)

نویسنده و کارگردان: جی کوکس (C. Jay Cox)

بازیگران: وس رامسی (Wes Ramsey) در نقش کریستین (Christian)

استیو سن دووس (Steve Sandvoss) در نقش آرون (Aron)

زبان: انگلیسی

زمان: ۱۰۷ دقیقه

محصول: آمریکا - ۲۰۰۳

جشنواره فیلم روچستر سال گذشته میزبان فیلمی داستانی از جی کوکس بود که به وضعیت همجنسگرایان، خانواده و دین پرداخته است و از ۳۰ ژانویه ۲۰۰۴ در لس آنجلس و از مارس همان سال بر روی پرده سینماهای جهان رفت.

ماجرای این فیلم از شهر پالمیرا که نزدیک نیویورک است آغاز می شود. شهری که به لحاظ گستره ی دینی "مورمون*" ها بیشترین هستند و سپس به لس آنجلس می رسد. در این شهر پسری معتقد، متدین و مبلغ دینی وجود دارد به نام آرون که او خود را از امورات دنیا تا حدودی کنار کشیده است و با سه دوست میسیونر و مبلغ دیگرش زندگی می کنند. در همسایگی آنها کریستین پسر جوان همجنسگرایی با شخصیتی کاملا متفاوت وارد بازی می شود. کریستین در رستورانی به نام وست هالیوود کار می کند و با وجود آنکه ۲۰ سال دارد، اما هوس باز است و وقت خود را در گی بارها و پارتی ها و مهمانی های مختلف می گذراند و هر شب را با پسری می خوابد. انگار که گمشده ای دارد و طمع او به بودن با افراد جدید تمامی ندارد. فیلم روزهای واپسین بعد از مشخص کردن این دو نوع شخصیت که نمونه کوچکی از جامعه های اطراف ما است ماجرای جدید آغاز می کند.

دوستان کریستین در مورد او و روابطش با همسایگان مذهبی اش به بحث می نشینند و شرط بندی می کنند که کریستین نمی تواند با یکی از چهار نفر همسایه اش رابطه جنسی برقرار کند.

کریستین هم برای اثبات تواناییش وارد عمل می شود. کریستین از بین این چهار نفر مسلما آرون را که از قبل به او نظر داشته را می گزیند و در این میان اتفاقی جهت آشنایی و آغاز دیدار این دو همسایه رخ می دهد و در آخر کریستین موفق می شود که آرون را به منزلش ببرد و قانعش کند که با وی رابطه جنسی داشته باشد. وقتی کریستین ادعای خودش را به اجرا می گذارد و برهنه خودش را در اختیار آرون قرار می دهد، صحنه ای کاملا احساسی آغاز می شود. آن دو در جای این که به سکس فکر کنند شروع می کنند صادقانه و به دور از دروغ و تزویر خاطر خودشان و تجربیاتی را که در گذشته با جامعه اطرافشان داشتند و سرخوردگی از خانواده هایشان را بیان می کنند و مشخص می شود که آرون هم در حالی که ظاهری کاملا معمولی و دگرجنسگرا دارد، همجنسگرایی



کریستین جوانی ۲۰ ساله است که دوستانش او را در کارزار شرط بندی و عشق می اندازند.

است که به سبب آموخته‌ها و شرایط جامعه و خانواده سرکوب می‌شده است. پس از آن صحنه کریستین عاشق آرون می‌شود و سعی می‌کند که در رفتارهای هوس آلودش بازنگری کند.

کوکس کارگردان همجنس‌گرای این فیلم که خود از یک خانواده مورمون است می‌گوید: "من در کریسمس سال گذشته این فیلم را برای مادرم پخش کردم". وی اضافه می‌کند که چطور مادرش توانسته بود در پیدا کردن شخصیتش به وی کند. کوکس می‌گوید که من احساسات مردم را درک می‌کنم و امیدوارم که این فیلم موجب شود که خانواده‌ها دست از شکنجه فرزندان‌شان بردارند و فیلم روزهای واپسین باعث باز شدن درب گفتگو میان فرزندان و والدین باشد. من خودم قبل از اینکه مچم را بگیرند گفتم و احساساتم را توضیح دادم و موفق شدم و امیدوارم که برای همه همجنس‌گرایان نیز موفقیت‌آمیز باشد.

کوکس که دیگر خود را مورمون نمی‌داند معتقد است من در این فیلم تلاش کرده‌ام نشان دهم که چگونه ایمان و اعتقادات می‌تواند تأثیرات مثبت در زندگی مان داشته باشد. البته اگر جنسیت را سد راه آن فرار ندهیم و ایمان و اعتقادات را خلاصه در دین ندانیم. کوکس در این فیلم تا حدودی زندگی خودش را به تصویر کشیده است و می‌گوید هر کس می‌تواند هم دین دار باشد و هم همجنس‌گرا و حتما همه همجنس‌گراها هوس باز و تنوع طلب نیستند.

نکته جالبی که کارگردان و نویسنده این فیلم با آرایه‌ی ایهام داستان فیلم را با اندیشه‌های فلسفی همراه می‌کند، مقابل هم گذاشتن نماد مذهب مورمون‌یسم یعنی آرون و نماد مسیحیت، با نامی که برای شخصیت مقابل آرون انتخاب کرده است؛ یعنی کریستین که به معنی مسیحی و وابسته به مسیح است.



روزهای واپسین داستان عشقی است پاک و اتفاقی که آن چنان هم کم‌دردر نیست



صحنه تاسف‌آور فیلم زمانی است که آرون به سبب گی بودن و عشقتش به کریستین از کلیسا اخراج می‌شود و دوستان و خانواده طردش می‌کنند.

*** مورمون** و مورمون‌یسم مذهبی است که از دهه ۱۸۳۰ در آمریکا و سراسر دنیا رواج پیدا کرد و اکنون چهارمین مذهب آمریکا را از نظر جمعیت تشکیل می‌دهد. پایه‌گذار این مذهب جوزف اسمیت (Joseph Smith) می‌باشد که کتاب آیات مورمون‌یسم را نگاشته است. مذهب مورمون متعلق به دین مسیحیت است و خود را جزو کلیسای مسیح میدانند اما کلیساهای اعظم مسیحی مورمون‌یسم را به جهت اعتقاد متفاوتشان خارج از مسیحیت و دین می‌دانند. به مذهب مورمون به سبب اختلاف نظرشان در زندگی پس از مرگ مذهب، "روزهای آخرت" یا همان "Latter-Days" نیز گفته می‌شود. مورمون‌یسم مذهبی است که نسبت به همجنس‌گرایان تقریباً دوستانه رفتار می‌کند.

نظرسنجی برترین های اسکار

مهرناز خجسته - مدیر پروژه تلوزیون همجنسگرایان ایرانی



هالی وود و لس آنجلس این روزها در آستانه واقعه بزرگ سینمایی سال یعنی جوایز آکادمی اسکار می باشد. مطابق آمارگیری هایی که سایت یاهو از کاربران خود در سراسر جهان انجام داده است نتیجه های زیر به دست آمده است.

بهترین فیلم در بین نامزدها

فیلم کوه بروکبک (BROKEBACK MOUNTAIN) با کسب ۴۱ درصد از بازدیدکنندگان برترین فیلم شناخته شد.



فیلم شکست (CRASH) با کسب ۲۸ درصد در ردیف دوم قرار گرفت.



فیلم مونیخ (MUNICH) با کسب ۱۴ درصد در ردیف سوم قرار گرفت.



فیلم شب خوب و شانس خوب (GOOD NIGHT AND GOOD LUCK) با کسب ۱۳ درصد در ردیف چهارم قرار گرفت.



فیلم شنل (CAPOTE) با کسب ۴ درصد در ردیف پنجم قرار گرفت.



بهترین کارگردانی	
انگ لی برای کارگردانی فیلم کوه بروکیک با کسب ۲۸ درصد نخستین کارگردان برگزیده شده است.	
جورج کلونی برای کارگردانی فیلم شب خوب و شانس خوب با کسب ۲۴ درصد دوم شد.	
استیون اسپیلبرگ برای کارگردانی فیلم مونیخ در مقام سوم قرار گرفت.	
پاول هاگیس برای کارگردانی فیلم شکست چهارمین کارگردان شد.	
بنت مایلر برای کارگردانی فیلم شنل پنجمین کارگردان برتر شناخته شد.	
بهترین بازیگر نقش اول مرد	
جوکوین فونیکس برای بازی در فیلم خط را ادامه بده با ۴۰ درصد رای برترین بازیگر شناخته شده است.	
هیئت لجر برای بازی در فیلم کوه بروکیک با کسب ۲۸ درصد رای بازیگر دوم شد.	
فیلیپ هافمن برای بازی در فیلم شنل با ۱۵ درصد بازیگر سوم شد.	
ترنس هووارد برای بازی در فیلم شتاب و کشش با ۱۲ درصد بازیگر چهارم شد.	
دیوید استراتاین برای بازی در فیلم شب خوب و شانس خوب با کسب ۶ درصد بازیگر پنجم شد.	

بهترین بازیگر نقش اول زن

ریس ویترسپون برای بازی در فیلم خط را ادامه بده با ۵۰ درصد برترین بازیگر زن شد.	
فیلیسیتی هافمن برای بازی در فیلم ترانس آمریکا با ۱۷ درصد بازیگر دوم شد.	
چارلیز ترن برای بازی در فیلم کشور شمال با ۱۵ درصد بازیگر سوم شد.	
کریا نایتلی برای بازی در فیلم فخر و تعصب با ۱۴ درصد بازیگر چهارم شد.	
جودی دنچ برای بازی در فیلم خانم هاندرسون تقدیم می کند با ۵ درصد بازیگر پنجم شد.	



برای اطلاعات بیشتر و رای دادن به فیلم کوه بروکیک و یا هر فیلم دیگر به نشانی

<http://oscars.movies.yahoo.com>

مراجعه نمایید.

سازمان همجنسگرایان ایرانی از مبارزات "سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه" حمایت کرد.

آرین ورجاوندی - دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی



سازمان همجنسگرایان ایرانی
Persian Gay & Lesbian Organization

شنبه هشتم بهمن ماه دومین اعتصاب رانندگان و کارکنان شرکت واحد برای آزادی دوستان دربند و برای گرفتن خواسته‌های خود با پلیس ضد شورش و دستگیری صدها نفر از جمله افراد خانواده‌های تعدادی از معترضین پاسخ گرفت. برخی از رانندگان زحمتکش را به زور کتک مجبور به کار کردند و اتوبوس‌های بسیاری را هم با رانندگان دیگری به کار انداختند. طبق اخبار رسیده بیش از ۱۲۰۰ نفر از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد بازداشت شده و مدیر عامل شرکت واحد تهدید کرده که تمام کارگران اعتصابی را از کار اخراج می‌کند. همچنین اخباری از دستگیری تعدادی از دانشجویانی که

به شکلی به ابراز همدلی و حمایت از اعتصاب کنندگان پرداخته اند که روز بعد از آن آزاد شده اند، منتشر شده است. این اعتراض ها تنها و تنها در جنبه بدست آوردن یک حق کاملاً صنفی و اجتماعی می باشد. بخش ها و افشار و گروه های مختلف جامعه همه تحت فشار و از ابتدائی ترین حقوق خود محروم بوده و هر حرکتی با یورش و سرکوب روبرو می شود. ما همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونه های ایرانی نیز از این امر جدا نبوده و بارها شاهد ستم، شکنجه، اعدام و بی حقوقی های فراوان اجتماعی بوده ایم. حرکت هر نیرو و قشر محروم به تنهایی، فقط و فقط به سرکوب و یاس و سرخوردگی و تقویت مخالفان آزادی می انجامد. تنها همگامی و همراهی همه نیروها و افشار محروم جامعه و حمایت از خواسته های متقابل همدیگر است که باعث می شود ارودی عدالت و حق خواهان فزونی یافته و در مقابل ستم و سرکوب مقاومت کرده و دسترسی به حق و عدالت را تضمین کند. اگر بجای ده هزار نفر، پنجاه تا صد هزار نفر به همراه اعتراض کنندگان بودند، مسلماً نمی توانستند به این شکل فجیع به سرکوب این حرکت اعتراضی بپردازند. سازمان همجنسگرایان ایرانی ضمن اعلام حمایت قاطع خود از مبارزات رانندگان و کارکنان اعتصابی شرکت واحد برای احقاق حقوق از دست رفته خود، اعلام می کند که ما نیز برای بدست آوردن جزئی ترین حقوق خود که همان حق آزادی است در تلاش بوده و در صورت لزوم در پیوند با جنبش جهانی همجنسگرایان می تواند بخش دیگری از افکار عمومی جهان آزاد را به حمایت از مبارزات افشار مختلف جامعه فرا بخواند. ما از تک تک همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنس گونگان در کشور، بخصوص آنهایی که از فرزندان افشار زحمتکش جامعه و یا دانشجویان هستند می خواهیم که به سهم خود به حمایت از درخواستهای اعتصاب کنندگان برخاسته و برای برسمیت شناختن حقوق آنها که همانا اساسی ترین حقوق شهروندی است تلاش کنند. آزاد زندگی کردن، سازمان و گروه داشتن و فعالیت سالم از حقوق های ابتدایی هر جامعه ای می باشد. اتحاد و همگامی افشار مختلف و شکل گیری جنبش مدنی در کشور، عامل مهم دست یابی به حقوق همه محرومان و ستم دیده گان است و همجنسگرایان ایران به سهم خود در این راه می کوشند.

بیانیه همبستگی سازمان همجسگرایان ایرانی از فراخوان کانون نویسندگان ایرانی

آرین ورجاوندی - دبیر اول سازمان

۱۲ فوریه ۲۰۰۶

ما از جامعه ای همبستگی خود را با فراخوان کانون نویسندگان ایران علیه سانسور اندیشه و بیان اعلام می کنیم که خود جزئی از سانسور شدگان در تمامی اقشار اجتماع بوده و به خوبی معنای واژه "مسئله دار" که در متن فراخوان آمده است را درک می کنیم.

همجسگرایان، دوجسگرایان و دوجسگونگان ایرانی همواره نه تنها در نامه ها، بیانیه ها، قطعنامه ها و ... مورد سانسور قرار می گیرند بلکه کلیه حقوق اجتماعی آن ها نیز به دلایل مختلف کنار زده می شود. اقلیت های جنسیتی ایران در چند سال اخیر سه نشریه و یک رادیو اینترنتی را راه اندازی نموده اند و تلاش نموده اند که صدای حق خواهی خود را به گوش جهانیان برسانند. همچنین تارنمای سازمان همجسگرایان ایرانی بعد از چند ماه از راه اندازی مورد سانسور و فیلترینگ شدید دولت جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت لذا با انتشار فراخوان کانون نویسندگان ایران و قرار دادن آن در تارنمای سازمان همبستگی خود را اعلام نموده و خواهان آزادی بیان و اندیشه می باشیم.

فراخوان کانون نویسندگان ایران



شواهد حاکی از آن است که طرح های تازه ای برای محدود کردن هر چه بیشتر عرصه فعالیت های ادبی، فرهنگی هنری و آزادی های فردی و اجتماعی، از سوی نهادهایی که خود را متولی این عرصه ها می دانند در دست اجراست. ندادن مجوز کتاب، لغو مجوز اولیه و کسب مجوز برای تجدید چاپ آثاری که پیش از این مجوز دریافتی داشته و برخی از آن ها به چاپ های متعدد هم رسیده است، نمونه های تازه ای برای محدود کردن هر چه بیشتر آزادی اندیشه و بیان و اعمال شدیدتر سانسور می باشد.

این روزها مشاهده می شود که طرحی از سوی کمیسیون فرهنگی مجلس برای جمع آوری کتاب های به زعم آنان "مسئله دار" در دست تهیه است. در دیگر عرصه های فرهنگی و هنری همچون سینما، تئاتر، موسیقی و ... نیز، خبرهای مشابهی در رسانه ها به چشم می خورد.

فیلترینگ سایت های اینترنتی، اعمال محدودیت و توقیف نشریات دانشجویی، اعمال سانسور در روزنامه ها، تهاجم به نهادهای مدنی از جمله تشکلهای کارگری و دانشجویی از دیگر موارد تحدید آزادی های فردی و اجتماعی است. کانون نویسندگان ایران، به عنوان نهادی که از ابتدای تاسیس همواره پیگیرانه با هر نوع سانسور اندیشه و بیان و قلم مبارزه کرده است، از مردم شریف و فرهنگ دوست ایران می خواهد که با سانسور و سرکوب به هر شکل ممکن مقابله کنند.

ما از همه ی افراد، نهادها و سازمان های مستقل و آزادی خواه که با این فراخوان موافقت می خواهیم که همبستگی خود را اعلام دارند.

کانون نویسندگان ایران

بهمن ۱۳۸۴

نظرخواهی

بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که نشریه ماهانه چراغ در نظر دارد برای پیدا کردن نقاط ضعف و قدرت فعالیت خود در طول دوازده پیش شماره گذشته به جمع آوری انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان بپردازد. لذا از تمامی دوستان عزیز درخواست می‌گردد که در این همه پرسشی شرکت کرده و ما را در راهنمایی یاری کنید تا آن باشیم که شما می‌خواهید. لطفا پاسخ خود را در پایان هر سوال بنویسید.

سعی شده بود در هر شماره موضوعی را مد نظر قرار دهیم. از نظر شما موضوعات انتخاب شده چگونه است؟

کیفیت نگارش و لحن مقالات، صفحه آرایی و ستون بندی نشریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ویرایش و تایپ متون و تنوع مطالب موضوعی را چگونه می‌بینید؟

نظر خود را در مورد طرح های جلد بیان کنید.

کیفیت و تعداد تصاویر بکار رفته در نشریه چگونه است؟

چه موضوعاتی تا به حال می‌بایست مطرح می‌شده که هنوز راجع به آن بحث نگردیده و اهمیت دارد؟

روند حرکت نشریه پیشرونده بوده یا پسرونده و نشریه خودتان را چگونه می‌خواهید؟

چه عنوان‌هایی را در نشریه می‌پسندید و خواهان افزایش آن‌ها هستید و نیز چه عنوان‌هایی را در نشریه نمی‌پسندید و ترجیح می‌دهید که حذف گردند؟

نشریه از نظر تعداد صفحات و حجم فایل‌های پی‌دی‌اف شده چگونه است؟

آیا ادامه کار نشریه چراغ را مفید می‌دانید؟

کیفیت سرمقاله‌ها چگونه است؟

پاسخ‌دهی به نامه‌های ارسالی شما به نشریه چگونه است؟

نظرتان را راجع به چاپ نشریه و ارسال آن به داخل کشور را بیان کنید؟

اگر نشریه چراغ در ایران به فروش می‌رسید آیا حاضر به خرید و پرداخت حق عضویت آن بودید؟

چنانچه موردی هست که در سوالات مطرح نشده است لطفا بیان کنید.

دل بری

فربیا - اصفهان

آیا شماره اول مجله مد را دریافت کرده‌اید؟ اگر نه لطفاً آن را با ارسال نامه‌ای به editor@pglo.org درخواست نمایید.



تماس با نمایندگان سازمان

نماینده سازمان در آلمان

جناب آقای آندره

andre@pglo.org

نماینده سازمان در فرانسه

جناب آقای بابک امیری

babak@pglo.org

نماینده سازمان در سوئیس

جناب آقای کیا احمدی

kia@pglo.org

نماینده سازمان در هلند

جناب آقای صبا راوی

saba@pglo.org

تماس با مدیران سازمان

جناب آرین ورجاوندی

دبیر اول سازمان

pglo@pglo.org

سرکار خانم ترانه فروهر

دبیر دوم سازمان

Taraneh@pglo.org

جناب آقای آرشام پارسی

سخنگوی سازمان

دبیر کمیسیون حقوق بشر سازمان

hrc@pglo.org

جناب آقای پیام شیرازی

دبیر امور فرهنگی

سردبیر نشریه همجنسگرایان ایرانی - چراغ

editor@pglo.org

سرکار خانم آرزو صالحی

مدیریت صدای همجنسگرایان ایرانی

radio@pglo.org

سرکار خانم مهرناز خجسته

مدیریت سیمای همجنسگرایان ایرانی

tv@pglo.org

جناب آقای کیا احمدی

دبیر امور آموزشی

kia@pglo.org

جناب آقای پدram پارسا

دبیر امور اجتماعی

pedram@pglo.org

جناب آقای مانی

دبیر امور بهداشتی

mani@pglo.org